

این نوشتار قبلاً در شکل کتابچه منتشر شده بود.

**حمید اشرف و فدائیان در آئینه‌ی
«نوارهای گفتگوی دو سازمان»**

فهرست

- از گفتار تا نوشتار ۹
- پیشا سخن ۱۰
- فصل یک: برخورد با تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق... ۱۷
- تحلیل حمید از این تحولات چیست؟ ۱۷
- پیشنهادها و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟ ۱۹
- برخورد دو روی کرد را داریم ۲۱
- نقد و قیاس! ۲۲
- رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقعه ۲۳
- فصل دو: چگونگی برخورد با موضوع جبهه نیروهای انقلابی ۲۷
- چرایی بحث جبهه و سابقه‌ی آن ۲۷
- جبهه یا وحدت؟ ۲۹
- درک از جبهه ۳۲
- جبهه: هدف، مشی و رهبری آن ۳۳
- کدام جبهه؟ ۳۵
- فصل سه: پیرامون وحدت چپ انقلابی ۳۹
- وحدت بر چه اساس؟ ۳۹
- تحقق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟ ۴۱
- وحدت و مشی سیاسی ۴۲
- وحدت را از کجا باید شروع کرد؟ ۴۵
- نشریه مشترک با کدام ضوابط؟ ۴۵
- درنگی بر پاره مسایل اساسنامه‌ای ۴۷
- اولین شماره‌ی نشریه‌ی مشترک و آخرین آن! ۴۹
- فصل چهار: مواجهه با اپوزیسیون و صف‌بندی کمونیزم جهانی، و

- چند مورد نظری..... ۵۳
- اشراف تحسین برانگیز حمید اشرف بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور... ۵۳
- نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه در خارج کشور ۵۵
- حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف..... ۵۷
- حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین و نوع نگاه وی
- به شوروی ۵۹
- مواجهه‌ی حمید اشرف و فدائیان با حزب توده ایران..... ۶۱
- حمید اشرف و «پروچینی»ها..... ۶۳
- حمید اشرف و سازش‌ناپذیری بر سر مبارزه‌ی مسلحانه..... ۶۵
- پساگفتار..... ۶۹

از گفتار تا نوشتار

آنچه در این کتابچه از نظر خواننده می‌گذرد شکل نوشتاری و بسطیافته‌ی گفتاری است که توسط نگارنده در «سمینار حمید اشرف» به بیان درآمد. در این سمینار که روز ۱۳ تیرماه ۱۳۹۵ در شهر کلن آلمان برگزار شد، در آغاز صحبتی که آنجا داشتم تعهد کردم تا در اولین فرصت ممکن، متن تفصیلی گفتارم را تنظیم کرده و آن را در معرض دید و نقد عمومی بگذارم. اینک، خرسند از عملی‌شدن وعده‌ای که در آن سمینار داده شد، نوشتار حاضر را با تقدیم به نام و یاد ماندگار رفیق حمید اشرف به نشر می‌سپارم و امید دارم که این برداشت تنظیمی از مفاد نوارهای گفتگوی دو سازمان «فدایی» و «مجاهدین مارکسیست» در چهل و یک سال پیش، بتواند در راستای شناساندن باز هم بیشتر اندیشه و منش این رهبر نامدار جنبش فدایی مفید بیفتد.

بهزاد کریمی

تیر ماه ۱۳۹۵

پیشا سخن

موضوع این نوشتار، اندیشه و منش حمید اشرف است. در این نوشتار تلاش شده تا درنگی به عمل آید روی خودداشته‌های این چهره‌ی فرهمند جنبش فدایی و نیز تاملی صورت گیرد بر نوع برخورد او با چالش‌های جنبش انقلابی زمانه‌اش در آئینه‌ی گفتگوهایی که اسفند ماه ۱۳۵۴ میان «چریک‌های فدایی خلق» و «مجاهدین خلق مارکسیست» انجام گرفته بود. در این نوشته نگارنده بر آنست که با نگاه به دیدگاه‌ها و رویکردهای حمید اشرف در همین مذاکرات، توانمندی‌های سیاسی و روشی او را زیر پرتو آگاهی‌های بیشتر بکشد تا از این طریق، حد تکوین دیدگاه‌های این چریک هوشمند در پایانه‌ی زندگی سراسر پیکارش سنجشی درخور یابد.

نوشته‌ی حاضر، مکثی هم دارد بر ارتباط منطقی عناصر اندیشگی فدایی در طول زمان و به منظور فهم پیوستگی مسیری که این جریان در دهسال نخست خود طی کرد. انگشت نهادن بر آن باورهای جنینی و یا شکل‌گرفته‌ی متناقض در نمادهای رهبری پیش از ۸ تیر ۱۳۵۵، که تقسیمات بعدی سازمان در دل همان باورها جریان یافتند و با پیشروی‌شان بر بستر انقلاب و بعد آن، شکل جریانی به خود گرفتند. نیز اینکه، اگر هم مسئولیت بد و خوب هر دوره‌ی تاریخی از این جنبش را می‌باید بر دوش همان‌هایی دانست که آن را مدیریت کرده و زیسته‌اند، اما پسا واقعیت فدایی، نتیجه‌ی منطقی پیشاحقیقت آن بوده و در واقع امتداد و حاصل همان تناقضاتی که، چریک فدایی آنها را از پیش در خود حمل می‌کرد.

وجه رهبری در شخصیت حمید اشرف تا حدود زیادی تحت‌الشعاع ویژگی پارتیزانی وی قرار گرفته و نتیجتاً نام او در تاریخ معاصر، عموماً با توانمندی‌های نظامی و فرماندهی طراز بالای چریکی‌اش جا افتاده است. این البته چندان هم غیر طبیعی نیست هر آینه در نظر آید که در شرایط «عمر متوسط هر چریک شش ماه»، فقط حمید را داشتیم که توانست نزدیک به ده سال تمام و آنهم در صف مقدم مبارزه‌ی مرگ و زندگی دوام آورد. بر این واقعیت وقتی هم باید اذعان بیشتری داشت که تنها این استثناء را سراغ داریم که توانست با تهوری شگرف و

البته زیر آتش دفاع فداکارانه‌ی هم‌تیمی‌هایش چند بار تنگ‌ترین حلقات محاصره را در هم بشکند و از تور ساواک بگریزد. هنگامی که، ببینیم اشرف تنها رهبر جان بدر برده‌ای بوده از میان آن چند حلقه‌ی رهبری سازمان، که جملگی‌شان زود هنگام جان باختند حال آنکه او همچنان دوام آورد و به مدت پنج سال سازمانش را رهبری کرد. نیز وقتی که، حمید اشرف را نه تنها در زمره‌ی آن نه نفری بنگریم که فروردین ۱۳۵۰ برای سرهایشان جایزه تعیین شد، بلکه او را در کابوس شاهانه‌ای هم باز یابیم که اعلیحضرت را از آن رهایی نبود. بنابراین جای تعجب ندارد اگر نام کسی با چنین مشخصاتی، در تاریخ ایران معاصر بیشتر به عنوان اسطوره‌ی مبارزه‌ی چریکی شناخته و ثبت شود تا با خصوصیت‌های مدیریتی و رهبری سیاسی‌ای که، او در وجودش تبلور داده بود. پس رواست هرگاه که در چهلمین سالگرد ۸ تیر، بیش از همه به توانایی‌های استراتژیکی و تاکتیکی، و واقع بینی‌ها و هوشمندی‌های سیاسی او از یکسو و نیز محدودیت‌ها و خطاهای فکری‌اش از سوی دیگر پرداخته شود تا متکی بر این پردازش‌ها، تاریخ چریک فدایی نیز با روشنایی باز بیشتر در معرض دیدگان قرار بگیرد. درونمایه‌ی نوشتار حاضر، نمایه‌ای است از این واقعیت که بخش مهمی از تاریخ فدایی را حمید اشرف نوشت!

منبع استناد این نوشتار، محتویات آخرین دور از گفتگو‌هایی است که بین رهبری دو سازمان صورت گرفت. این گفتگو‌ها در یکی از پایگاه‌های سازمان با شرکت زنده یادان حمید اشرف و بهروز ارمغانی از طرف چریک‌های فدایی خلق و جانب‌اختگان تقی شهرام و جواد قان‌دی به نمایندگی از مجاهدین خلق مارکسیست طی ۱۲ ساعت جریان داشته و جمعاً در ۱۲ فایل صوتی ضبط شده بودند. ماجرای بایگانی این نوارها «یکی داستانی است پر از آب چشم» که از آن می‌گذرم و فقط به این بسنده می‌کنم که مفاد آنها سرانجام نزدیک به چهار دهه بعد و به همت «انتشارات اندیشه و پیکار» به محوریت زنده یاد تراب حق شناس - انتشاراتی که شاخص به رسالت «تنظیم و انتشار اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر ایران» است - در شهریور ماه ۱۳۹۳ به شکل کتابی مدون با عنوان «گفت و گوهای درونی بین دو سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران» انتشار یافت. کتابی که ثمره‌ی آن جد و جهدی بود که کوشندگان در ادامه‌ی تلاش اولیه‌ی «سازمان چریک‌های فدایی خلق» برای پیاده کردن نوارها،

همت به خرج داده و با صرف وقت، زحمت و حوصله‌ی بسیار، این گفتگوها را بگونه امانت دارانه شکل نوشتاری داده‌اند. ناشرین این کتاب، در عین حال با علامت‌گذاری‌های لازم در متن نیز، توانسته‌اند فهم مطالب را برای خواننده تسهیل کنند. هسته «انتشارات اندیشه و پیکار» با نشر این کتاب، خدمت ارزشمندی به امر تثبیت بخشی از تاریخ معاصر ایران رسانده و کارش برآستی جای تقدیر دارد.

اهمیت تاریخی منبع مورد اشاره در اینست که بیانگر ابراز نظر مستقیم و بلاواسطه‌ی گفتگو کنندگان و بی هیچ دخالت از سوی دیگران است. سندی مطلقاً دست ناخورده و چونان آئینه‌ای شفاف که در آن رفتار و گفتار مذاکره‌کنندگان را همانگونه می‌توان یافت که تجلی یافته بود. بعلاوه، این سخنان در آستانه‌ی ضربات کمرشکن بر سازمان و چهار ماه مانده به ۸ تیر ۱۳۵۵ روز کشته شدن حمید اشرف به بیان در آمده‌اند و به دیگر سخن، واپسین سند از اظهار نظرات رهبران سازمان هستند پیرامون یک رشته موضوعات مبرم جنبش آن زمان و نیز بازتاب آخرین روی‌کردها و تحولاتی که سازمان چریک‌های فدایی خلق تا آن مقطع پشت سر گذاشته بود. اهمیت مضاعف مفاد نوارهای این نشست هم از آنجاست که مذاکره کنندگانش نه فقط در موقعیت رهبری قرار داشته‌اند بلکه بویژه در رابطه با سازمان ما، رفقای بوده‌اند چونان فشرده‌ی چندین سال امر رهبری سیاسی-تشکیلاتی در آن و هر کدامشان نیز عصاره‌ی نزدیک به پانزده سال از مبارزه‌ی چپ آن دوره از ایران. رهبرانی که به یک اعتبار، باز تولیدشان بلافاصله و در چنان سطحی میسر نبوده است.

موضوعات محوری در این گفتگوها عبارتند از:

(۱) مواجهه‌ی فدائیان با نحوه برخورد سازمان مجاهدین مارکسیست نسبت به جریان مذهبی در این سازمان و نیز در قبال خود مذهب. همانی که تحولات بعدی نشان داد حاوی چه حساسیت و پیامدهایی بوده است؛

(۲) موضوع تشکیل جبهه‌ای از نیروهای انقلابی که امری مطرح در جنبش به شمار می‌رفت؛

(۳) مسئله‌ی وحدت حزبی، و در همین رابطه، طرح «نشریه مشترک دو سازمان» و ضوابط ناظر بر آن؛

۴) مناسبات با نیروهای خارج کشور و کنفدراسیون و در این میان تمرکز از یکسو مشخصاً بر جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه و از سوی دیگر حزب توده و «پروچینی»ها؛ و در کنار این مبحث، برخی اظهار نظرهای دارای جنبه‌ی دیدگاهی طرفین که من جمله‌ی آنها را یکجا در زیر همین فصل آورده‌ام و به هر موضوع نیز، فقط بسنده به اشاراتی کرده‌ام. در حین این گفتگوها یک رشته مسایل دیگر از جمله نوع تبیین صف‌آرایی‌ها در جهان و امکانات بین‌المللی هم پیش کشیده می‌شوند که در خور توجه‌اند و لذا موارد مهم آنها را در همین فصل از بررسی گنجانده‌ام.

گلایه‌ها در این گفتگوها کم نیستند. مذاکرات طرفین، جابجا مشحون است از کنایه‌ها و انتقادات ریز و درشت نسبت به همدیگر که اگرچه با اشغال حجم قابل توجهی از گفت و شنیده‌ها، پدید آورنده‌ی اخلاقی‌هایی در مباحث اصلی نشست شده‌اند، اما تأمل بر آنها از نقطه نظر فهم جو حاکم بر مناسبات طرفین و نیز مخصوصاً منش رفتاری گفتگوکنندگان، واجد اهمیت خاصی هستند. با اینهمه، در نوشتار حاضر فصل مشخصی به کم و کیف مشاجرات و مجادلات طرفین حول مناسبات سازمانی آنها اختصاص نداده‌ام، گرچه خواننده این کتابچه خواهد توانست نمونه‌هایی از همین تعریضات را در جابجای آن باز یابد.

پیش از ورود در اصل موضوع اما، لازم است به چند نکته‌ی دیگر هم اشاره رود.

یک) واقعیت تاسف بار اینست که حتی شکل انتظام یافته و کتبی این گفتگوها در کتاب منتشره نیز، به سختی می‌تواند فهم همه‌ی جزئیات در اظهارات طرفین را بطور کامل امکان‌پذیر کند.

دو) نیز معضل خصلت مجادله‌ای گفتگوها را هم از پشت پرده اختفاء داریم که خود طبعاً مانع از کنترل و مدیریت بحث بوده و لذا مختل‌کننده‌ی مسیر گفتگوهاست. بعلاوه فقدان نظم لازم در زمینه‌ی دستور جلسه هم در میان است که به نوبه‌ی خود، کار تعقیب منظم مذاکرات و فهم کامل همه‌ی ردوبدل شده‌ها توسط شنونده‌ی نوارها و حتی خواننده‌ی متن پیاده شده نوارها را دشوار می‌کند.

سه) موضوع بارز دیگر در این گفتگوها آنست که بیشترین وقت مذاکرات به سخنان شهرام اختصاص یافته و فقط نزدیک به یک سوم دیگر از وقت جلسه را

در اختیار بقیه می‌یابیم. ولی از آنجا که تم این نوشتار بر فکر و شخصیت حمید اشرف تمرکز دارد، لذا ارجاعات من در این کتابچه عمدتاً معطوف به گفته‌های اوست. در همین رابطه هم است که نقل قول‌ها از شهرام و قاندی در آنسوی مذاکرات و ارمغانی در اینسو، عموماً در خدمت ضرورت پردازش محور اصلی این گفتار قرار گرفته‌اند. ضرورتی که رعایت آن تا حدود زیادی و قسماً ناگزیر، این نوشتار را به بررسی مفاد مذاکرات دو سازمان نزدیک کرده است!

چهار) در نوشتار حاضر، بازنمایی مواضع متخذه‌ی حمید اشرف در مذاکرات آن زمان، انتظام خود را نه از توالی سخنان طرفین بدانگونه که در نوارها شنیده می‌شود بلکه از آن منطقی می‌گیرد که تدوین این نوشته‌ی تنظیمی ایجاب می‌کرد؛ یعنی، منطق مطالعه‌ی فکر و عمل حمید اشرف در آئینه‌ی نوارهای گفتگوهای دو سازمان. بنابراین نقل قول‌ها از این یا آن نوار و از فلان و یا بهمان بخش از گفتگوها، الزاماً به مقتضای موضوع است که کنار همدیگر آورده شده‌اند.

پنج) بهنگام استفاده از گفته‌های گفتگو کنندگان، خود را مجبور دیدم تا در موارد نه چندان کمی، بجای انتقال عین کلام، متوسل به روش نقل به مضمون شوم. از دید من، تنها با این شکل از کار بود که می‌شد انسجام و روانی مطلب را تامین کرد و به خواننده کمک نمود تا موضوع بحث را منظم‌تر پی بگیرد. اگرچه، در این گزینش خطیر به جد کوشیده‌ام که امر نقل به مضمون گفته‌ها اولاً در نزدیک‌ترین انطباق میسر با خود گفته‌ها باشند و ثانیاً بیشترین امانت‌داری ممکن در بیانات مد نظر گویندگانش رعایت شود.

و شش) در نقل قول مستقیم از گفته‌های گفتگو کنندگان، هر مورد افزوده‌ای که توسط من درون دو علامت {...} و (...) آورده شده‌اند صرفاً به قصد تسهیل برداشت خواننده از گفته‌های مذاکره کنندگان بوده است و بس. اولی بمنظور و به قصد تصحیح انشایی و دومی در توضیح معنی بیان شده.

سرانجام اما این پیش‌گفتار جا دارد با تاکید بر چند نمود رفتاری از حمید اشرف در این مذاکرات پایان گیرد. یکی هماهنگی حمید است با بهروز در این مذاکرات، که از یکسو نشان از اخلاق و انصاف در او دارد و از سوی دیگر مبین هم‌نظری سطح بالا بین این دو رفیق. دوم اما، جلوه‌گری این امتیاز در حمید طی گفتگوها

است ناظر بر: بیشتر گوش بودنش تا زبان بودن، موجزگویی‌ها و بیان مشخصی که وی پیرامون هر سؤال و جواب از خود به نمایش می‌گذارد. دیگر آنکه حمید در این بحث‌ها، نماد خونسردی و بردباری است و بحث را با فروتنی در برابر حقیقت، رعایت حق طرف مذاکره و نیز تعهد در برابر موکلین‌اش پیش می‌برد. او در هر آنجایی از مذاکرات که لازم می‌افتد تا انتقاد و یا تذکر طرف مذاکره‌اش را بپذیرد بی‌مسامحه به انتقاد از خود بر می‌خیزد. در همان حال اما به هنگام پاسخ به این یا آن درخواست طرف مقابل، جواب نهایی به مذاکره‌کننده را در عمده موارد به مشورت با رفقای سازمانی‌اش موکول می‌کند. احتیاط کردن‌های حمید در حین این مذاکرات را گرچه نمی‌توان بی رابطه با انباشت بدبینی‌ها در او نسبت به طرف مقابل دانست، اما اساس انگیزه‌ی رفتاری وی را در آن نوع هنجاری باید سراغ گرفت که ریشه در پای‌بندی‌های او به خرد جمعی سازمانی داشت. در یک کلام، حمید اشرف در این مذاکرات نشان می‌دهد که رهبری است توانمند و مسئول و به الزامات امر دیپلماسی و مذاکره آگاهی و همزمان پای‌بندی دارد.

فصل یک

برخورد با تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق

حمید اشرف در این مذاکرات، از رفتار رهبری مجاهدین خلق مارکسیست در مسیر تحولات ایدئولوژیکی‌ای که داشته‌اند، بخاطر مواردی چند صریحاً انتقاد می‌کند. او آنان را در رابطه با نحوه برخوردی که با بخش مذهبی در تشکیلات سازمانشان کرده و نیز غصب نام مجاهد که از نظر فدائیان تاریخاً به انقلابیون مذهبی تعلق داشته است و بهیچوجه نمی‌توانست به مجاهدین از اسلام برگشته متعلق باشد، مورد ملامت قرار می‌دهد. حمید در گفتگوهایش خطاب به طرف مقابل بحث، خاطرنشان می‌سازد که این اصلاً منطقی نیست که مذهب را کنار گذاشت و در همانحال عنوان مجاهد را کماکان و آنهم بگونه‌ی انحصاری حفظ کرد. او با خطا ارزیابی کردن «طرد» ۵۰ در صد سازمان مجاهدین توسط رهبری تغییر ایدئولوژی داده، این عمل را نه فقط اقدامی غیرمنصفانه و ناهمخوان با مقتضیات جنبش خلقی می‌داند، بلکه آن را دارای عوارض برای جنبش انقلابی می‌شناسد. حمید نوع استفاده‌ای را که آنها در روند منجر به اعلام مواضع عقیدتی تازه‌شان از اعتماد و امکانات پایگاه اجتماعی تاریخی این سازمان به عمل آورده‌اند، سوء استفاده می‌داند و آن را اقدامی نادرست می‌شمرد. او در پی این گزاره‌ها، مجاهدین تازه مارکسیست شده را بخاطر چگونگی نوع مواجهه‌ای که با نیروهای مذهبی و خود مذهب در پیش گرفته‌اند، هشدار جدی می‌دهد. حمید اشرف در این بخش از مذاکرات، منسجم‌تر از هر بخش دیگری از مذاکرات سخن می‌راند و با ذهنی از پیش اندیشیده سراغ واقعه می‌رود.

تحلیل حمید از این تحولات چیست؟

از لایه‌لای گفتارهای حمید اشرف این را می‌توان دید که هر چند او بخاطر تعلق مارکسیستی‌اش، تحول عقیدتی صورت گرفته در سازمان مجاهدین خلق را نشانه‌ای از حقانیت مارکسیسم – لنینیسم و غلبه‌ی آن بر تفکر التقاطی در بخشی از سازمان

مجاهدین خلق ایران تلقی می‌کند، با اینهمه اما خصوصیت پراگماتیستی بسیاری در این تحول عقیدتی می‌یابد و نسبت به اصالت و پختگی تغییر عقیده داده‌ها در فهم مارکسیسم تردیدهای جدی دارد. تا آنجا که او حتی در جایی از گفتگوها، این پرسش را در برابر طرف مذاکره خود قرار می‌دهد که: آیا احتمال برگشت دوباره‌ی اعضای تغییر ایدئولوژی‌داده به باور دینی را می‌دهید یا نه؟ که توضیح شهرام به این سؤال چنین است: احتمال چنین چیزی همیشه وجود دارد، حتی برای شما؛ در تجربه‌ی جنبش جهانی کمونیستی هم می‌توان مواردی از آن را سراغ گرفت.

حمید اشرف با چنین برداشت‌هایی از آن رُخداد است که طی همین گفتگوها و در مواجهه با وجه عینی مسئله، قویاً بر این موضوع می‌ایستد که: چون تغییر مواضع «بطور اصولی» سازمان نیافته است، لاجرم در عمل عوارض زیادی نیز به بار آورده که از آنها نمی‌توان گذشت. او با نگرستن به موضوع از جایگاه رهبری عملی مبارزات جاری، آن پیامدها را دقیقاً نیز از زاویه‌ی تأثیراتی که اقدامات مجاهدین مارکسیست بر صف‌آرایی‌های سیاسی کشور گذاشته و خواهد گذاشت، زیر ذره‌بین می‌برد. حیدر تبریزی در بیان یادمانده‌های خود از همان سال‌ها، از خواندن یک دست‌نوشته‌ی درون‌سازمانی از حمید اشرف خبر می‌دهد که در آن ضمن تجزیه و تحلیل تحولات ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین خلق و «پراگماتیستی» تلقی‌شدن این تغییر عقیده در مجاهدین، از خطوط کلی چگونگی مواجهه‌ی فدائیان با این وضعیت جدید نیز سخن رفته بود.

در این بخش از مذاکرات که حالت جدلی نسبتاً تندی هم به خود می‌گیرد، حمید اشرف نظر سازمانی‌فدائیان در این زمینه را در چنین مفهوم و مضمونی خلاصه می‌کند که: نمی‌توان مارکسیسم را با امکانات مذهب پیش برد! او و بهروز ارمغانی از مخاطب خود پنهان نمی‌دارند که نسبت به نحوه فاصله گرفتن سؤال‌برانگیز مارکسیست‌های این سازمان از مظاهر مذهبی و تاریخی مجاهدین خلق و تغییراتی که در آرم این سازمان داده‌اند (گام به گام)، حس خوبی ندارند و روش قطره‌چکانی («پراگماتیستی») آنها در این زمینه را ناشی از سوء استفاده‌شان از امکانات پایگاه مذهبی مجاهدین خلق در جامعه تلقی می‌کنند. حمید اشرف این روش را نادرست و اعتماد سوز می‌شناسد و نگرانی خود نسبت به عواقب اجتماعی آن خاطرنشان می‌سازد. بیانات او در مذاکرات با هیئت نمایندگی سازمان مجاهدین

خلق نسبت به این تحولات، در واقع منطبق بر همانی است که در گزارش حیدر مندرج در صفحات ۲۷ و ۲۸ از همین «کتاب گفتگوها» پیرامون مفاد نوشته‌ی درون‌سازمانی حمید آمده است. تیریزی مبتنی بر یادمان‌هایش از جمع‌بست حمید پیرامون موضوع و در پی یک دور مباحث درون‌سازمانی در این زمینه، از قول وی در آن جزوه چنین آورده است: «فرمول جان و انرژی مارکسیست‌ها به اضافه پول و امکانات بازاری‌ها نمی‌تواند در خدمت طبقه کارگر بکار گرفته شود».

پیشنهاد و هشدارهای حمید در این رابطه چه بود؟

شهرام در این بخش از گفتگو با ابراز تعجب از «عدم فهم اهمیت» اعلام «پیروزی ایدئولوژیک» کمونیستی در مجاهدین خلق از طرف چریک‌های فدایی خلق، می‌کوشد تا توجه هیئت نمایندگی فدائیان را به «اهمیت ایدئولوژیکی» این تحول جلب کند. او سعی زیادی به خرج می‌دهد تا فدائیان را مجاب به درک و دریافت این موضوع کند که مجاهدین مارکسیست با عمل به چنین اقدامی و مکمل‌اش «پاکسازی» سازمان از مذهبی‌ها نشان داده‌اند که این تحول عقیدتی در مجاهدین، نه یک امر تصادفی بلکه بیانگر حقانیت تاریخی مارکسیسم – لنینیسم است. اقدامی که بزعم او، می‌باید بمثابه‌ی گامی بس بلند به سود زوال مذهب در جنبش تلقی گردد و در همین معنی نیز جانداخته شود. شهرام، برای تصفیه‌ی سازمان مجاهدین از دین و مذهب تا آنجا اهمیت قایل است که بی هیچ لاپوشانی تاکید می‌دارد: «ما وقتی حسابرسی می‌کنیم از مسئولی... می‌خواهیم ببینیم که موضع ضد مذهب داره یا نه؟... و {نه که} صرفاً مارکسیست بیانی و زبانی {باشد}». حمید اما با رد این نگاه و روش خودمحرانه، تحول صورت‌گرفته در این سازمان را از منظر ایدئولوژیکی، صرفاً در حد نمودی دیگر برای بروز حقانیت مارکسیسم ارزیابی می‌کند و با تاکید تصریح می‌دارد که: هر برداشتی فزون‌تر از این تحول صورت گرفته، خواسته یا ناخواسته تعرضی خواهد بود نابهنگام علیه واقعیت اجتماعی خرده بورژوازی بمثابه‌ی نیروی دارای ظرفیت بالایی برای طغیان آن بر ضد وضع موجود. او خطاب به طرف گفتگوی خود یادآور می‌شود که: آنها می‌بایست با واگذاری این سازمان به مجاهدین خلق، از آن اعلام جدایی نموده و بر حق موجودیت مستقل خود بسنده می‌کردند. حمید اشرف در صحبت‌هایش رویکرد مسئولانه و اعتمادبرانگیز توسط مجاهدین مارکسیست شده را در همین می‌داند.

نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست در این مذاکرات، حرکت خودشان را نشانه‌ی خلوص انتخاب «پرولتری» تعریف کرده و به حمید چنین تذکر می‌دهد که: ما همانا از طریق تعرض ایدئولوژیکی بود که می‌توانستیم «از موضع قدرت»، خطر اعمال رهبری خرده بورژوازی بر جنبش را سد کنیم. حمید اما در مقابل، خطر مطرح در این برخورد را نه در موضوع اعمال رهبری خرده بورژوازی «در حال زوال و بی آینده» - که خود او در این زمینه البته همانند بیشترینه‌ی فدائیان و جریان چپ نگاهی ساده‌نگرانه داشته و این نیروی دین‌محور را اصولاً قادر به اعمال رهبری بر جنبش نمی‌دانسته است!- بلکه در راندن ارادی و پیش‌رس این بخش از صفوف جنبش ضد امپریالیستی می‌بیند. حمید امر کسب رهبری در این جنبش را منوط به نتیجه‌ی اقدام و اراده‌ی نیروها و مخصوصاً نوع عمل آنها در عرصه‌ی مبارزه سیاسی می‌شناسد و نه که امری بداند حاصل حذف سیاسی خودسرانه‌ی این یا آن نیرو از طریق مبارزه‌ی عقیدتی. او و بهروز ارمغانی، نگران شکاف احتمالی بر صفوف خلق هستند و در همین رابطه نیز است که بهروز بگونه‌ای جهت‌دار از شهرام می‌پرسد: آیا به این هم فکر کرده‌اید که این نحوه از اقدام، می‌تواند موجب تاثیرگذاری منفی بر روی خرده بورژوازی شده و رانده شدن آن در سمت تشدید تعصبات مذهبی‌اش را در پی بیاورد؟

در واقع طی این مذاکرات به وضوح می‌توان دید که حمید اشرف بر متن اندیشیدن در کادر الزامات جنبش عمومی و متکی بر لنین، بر این باور است که مسئله را «ابتدا» در «زیربنا» می‌باید حل کرد و آنگاه سراغ «روبنا» رفت. حمید با رد این تصور در مجاهدین مارکسیست مبنی بر اینکه گویا «تحکیم و تثبیت موقعیت نقطه نظرهای مارکسیستی و حقانیت آنان» همانا از مسیر درافتادن ایدئولوژیک با مذهبی‌ها میسر می‌شود، با تاسفی دلسوزانه خطاب به مجاهدین مارکسیست شده هشدار می‌دهد که: مواجهه‌ای از این دست با موضوع، «مقاومت‌هایی {در میان مذهبی‌ها} ایجاد می‌کند، کما اینکه الان هم کرده است و ما ناظریم».

در جای دیگری از گفتگوها حمید می‌گوید که: «برای ما، بازتاب این عمل شما روی نیروهای مختلف مذهبی مهم است». طرف مقابل مذاکرات ولی، ضمن اعمال فشار بر فدائیان در این جهت که شما می‌باید بین مذهبی‌ها و ما، طرف ما را بگیرید و نیز اصرار زیادش بر پذیرفته شدن صحت «اقدام مترقی» خودشان در رابطه با تقویت و تشدید «مرزبندی» بین مارکسیست‌ها و مذهبیون و لزوم

و داشتن نیروهای بینابینی به موضع‌گیری و تعیین تکلیف ایدئولوژیک، حرف خود را در این خلاصه می‌کند که: «تشدید تضاد، چیز بدی نیست»! او برای اثبات پیروزی حرکت انقلابی خودشان در زمینه‌ی ایدئولوژی، پاورقی نویسی آن زمان دکتر علی شریعتی در روزنامه‌ی کیهان تحت عنوان «مارکسیسم ضد اسلام» را شاهد می‌آورد و «سازش» این ایدئولوگ اسلام سیاسی با رژیم را دلیلی عنوان می‌کند برای حقانیت مارکسیسم و در اثبات اینکه: «مذهب نمی‌تواند»! اما تا او این حکم را می‌دهد بلافاصله از حمید و بهروز جوابی می‌گیرد این چنین: خود همین طرز برخورد، خود مظهری است از «مرزبندی مصنوعی» و شکاف انداختن زودهنگام بین انقلابیون و نیروهای بینابینی. حمید و بهروز اگرچه با بیاناتی متفاوت، اما هر دو بگونه‌ای منسجم با خطاب قرار دادن طرف مذاکره‌شان، بر این نکته تاکید دارند که آنها نباید تغییر پایگاه طبقاتی خود را مساوی محو خود طبقه فهم کنند و هم از این روی، وظیفه دارند که حساسیت مناسبات بین طبقات و جریان‌های فکری با یکدیگر در مبارزه‌ی مشترک سیاسی را در نظر بگیرند.

بروز دو رویکرد را شاهدیم

بدینسان آشکارا می‌توان دید که موضوع، فقط اختلاف بر سر موردی معین میان طرفین نیست و شکاف را نمی‌توان در برداشت خاص جانبین از واقعه‌ی پیش آمده خلاصه کرد و آن را به سطح ارزیابی مشخص تقلیل داد. اینجا دو رویکرد فکری را پیش چشم خود داریم که روبروی هم قرار گرفته و مستعد انکشاف در دو سمت متناظر هستند. بهمین دلیل هم، جای تعجب نداشت اگر اولی در ادامه‌ی حرکت تک بعدی خود طی فقط دو سه سال بعدی عملاً و حتی نظراً به انقلاب سوسیالیستی بلاواسطه برسد ولی آن دیگری، ولو با دچار آمدن به نوساناتی زیاد، همچنان در چارچوب واقعیت‌ها بماند. اولی، تاکتیک و رویکردهای جاری خود را مستقیماً از ایدئولوژی استنتاج کند، نقطه عزیمت دومی اما خود جامعه باشد هرچند در موارد نه چندان کمی هم نتواند برداشت درستی از عینیت‌ها عرضه کند. آری، گرچه هر دو اینها سخت پای‌بند ایدئولوژی بوده‌اند، اما اولی وجود عینی را مطلقاً از منشور ایدئولوژی عبور می‌داد و دومی، «اصولیت»‌ها را در خدمت تعبیر و تغییر واقعیت می‌خواست.

نه این می‌توانسته تصادفی باشد که همانجا و در ادامهی همین دیالوگ، شهرام از فدائیان این انتقاد را می‌کند که: شما بخاطر «ترس از مجاهدین خلق» بود که علیرغم «یک دنیا سوراخ و ضعف» در ایدئولوژی آنان، هیچوقت وارد مبارزهی ایدئولوژیک با اپورتونیسم آنها نشدید؛ و نه این یکی جای شگفتی دارد وقتی که جواب حمید به او را این چنین می‌خوانیم: «ما {در صفوف خلق} بر اشتراکات تاکید داریم تا اختلافات... ما که با شما جنگ حیدری- نعمتی نداشتیم». حمید در جای دیگری از این گفتگوها، حتی با تعرض به برداشت طرف مقابل از اپورتونیسم، تصریح می‌دارد که اگرچه «با معیارهای ما فلان جریان خرده بورژوایی می‌تواند اپورتونیست تلقی شود» اما از جایگاه «منافع خودش»، لزوماً چنین نیست! وقتی هم شهرام از اشرف می‌پرسد که: خُب، حالا توصیه‌ی شما در رابطه با مبارزهی ایدئولوژیک - بعنوان یکی از ارکان مبارزات کمونیستی- علیه مجاهدین پابرجامانده بر اعتقاد مذهبی چیست، و او بی‌درنگ این جواب را می‌دهد: اول «باید کمک‌شان کرد تا متشکل شوند مبدا که پراکنده شوند»! و وقتی هم نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست سؤال می‌کند: پس تکلیف «ماتریالیسم» در این میان چه می‌شود، آنگاه هم حمید و هم بهروز، با حواله دادن این موضوع به زمان، بر ترویج فکر و علم و فرهنگ در سطح «اجتماع» انگشت می‌گذارند.

روی‌کردهای حمید در این مذاکرات بدان معنی است که او هر نیروی اجتماعی را همانا با منافع و مصالح آن در نظر می‌گیرد و به رسمیت می‌شناسد و نه الزاماً با دل‌خواسته‌های خودش. این اما در واقع، یک متد است. متدی که، به وضوح از این یا آن روی‌کرد سیاسی مقطعی فراتر می‌رود و از نوع نگاه تیپیک معینی خبر می‌دهد. حمید اشرف متصف به این روش و نگاه بود و عمل به چنین متد و بینشی.

نقد و قیاس!

این البته واقعیتی است که چپ انقلابی آن دوره و در زمره‌ی آن فدائی خلق، متأسفانه نتوانست آنگونه که نیاز تحول و توسعه‌ی جامعه بود، به وظایف خود در دو عرصه‌ی مبارزهی سازمان یافته‌ی فکری - فرهنگی علیه واپس‌گرایی و برسازی گفتمان دموکراسی در سیاست عمومی در کنار فرهنگ‌سازی دموکراتیک عمل کند. اولی به تمامی تحت‌الشعاع مبارزه سیاسی علیه رژیم استبدادی شاه بعد کودتای ۳۲ قرار گرفت و غیاب دومی را نیز پیش از همه می‌باید در ضعف و

فقد باور راستین به دموکراسی در خود مبارزان ضد دیکتاتوری جست. آزادی‌خواهان کشور موفق نشدند ضرورت همراهی مبارزه علیه دیکتاتوری شاه و مرزبندی سیاسی با واپس‌گرایی زیر علم دین را پاسخ گویند و چون نتوانستند، تبعاً از بها دادن لازم به خطر سر برآوردن باورهای ارتجاعی و واپس‌گرایی تا سطح مملکت‌داری نیز بازماندند. بهمین دلیل هم است که می‌بینیم رهبران وقت فدائیان در این گفتگوها اگرچه بدرستی «حل مسئله»ی مذهب را مسئله‌ی زمان و تکامل «اجتماع» می‌دانند، در عین حال ولی از خطر تسلط اسلام سیاسی بر جنبش ضد دیکتاتوری جاری غفلت نشان می‌دهند. این البته خود نشانه‌ای است از سنگینی نگاه انقلاب‌محور در فدائیان خلق و بطور کلی همه‌ی چپ ایران که دیدگاه مسلط در آن چنین بود: وقتی جامعه‌ی انقلابی با رژیم و امپریالیسم تعیین تکلیف کرد و بعدش هم تحولات زیربنایی در راستای سوسیالیسم قرار گرفت، آنگاه روبنای مذهبی نیز به ناگزیر روند زوال خود را طی خواهد کرد! آری، کم‌کاری در عرصه‌ی مبارزه با واپس‌گرایی، مطلقیت در وانهادن و موکول کردن حل مسایل «روبنایی» به پسا انقلاب ظفرمند، معضل بزرگ همه‌ی چپ غافل از مبارزات مدنی و نبرد دموکراسی‌محور بود.

اما بدیل چنین کم‌کاری‌ها در زمینه‌ی تدوین مرزبندی صریح سیاسی و مخالفت با بنیادگرایی دینی، بهیچوجه نمی‌توانسته آن نوع از عمل و طرز رفتار ماجراجویانه، برتری‌جویانه و انحصارطلبانه‌ای باشد که از طرف مجاهدین خلق مارکسیست شده در قبال مذهبی‌ها و خود مذهب سر زد. حقیقت آنست که در کادر همان نگاه عمومی دارای اشکال اساسی مارکسیست‌های وقت، باز همانا این تشخیص حمید اشرف و بهروز ارمغانی بود که واقع‌بینی سیاسی را به نمایش می‌گذاشت. روی کرد آنها نمایانگر احساس مسئولیتی بود که آنان در قبال الزامات مشی و نگاه انقلابی برگزیده‌شان داشتند. اگر یک طرف بحث، سادمنگرانه می‌گوید که «مذهب نمی‌تواند» - و حتی این «نمی‌تواند» را نه فقط در کادر تحولات ترقی‌خواهانه بلکه در حیطه‌ی خود امر انقلاب کردن می‌فهمد! - و تثبیت این نتوانستن را هم از جمله در زدن مجاهدین خلق مذهبی و دکتر شریعتی می‌جوید، دومی اما نه تنها از صدور چنین حکمی اجتناب می‌ورزد بلکه خود و طرف گفتگویش را از تخاصم سیاسی با مذهب پرهیز می‌دهد زیرا که در آن، خطر تقویت تعصب مذهبی را بو می‌کشد. گرچه هر دو نگاه به درجات متفاوت - یکی بگونه‌ی عام و دیگری به

نحو فوق افراطی- در زندان فکری تقید ایدئولوژیک لنینیستی محبوسند، ولی این را به وضوح می‌توان رصد کرد که احساس مسئولیت نسبت به واقعیت‌های جنبش، در نگاه حمید اشرف تا چه اندازه جا و وزن داشته است.

در رابطه با امکان کسب رهبری توسط «خرده بورژوازی» مذهبی البته واقعیت آنست که نه فقط هر دو طرف این گفتگوها، بلکه کل چپ ایران نمی‌دیده که چه سونامی مدهشی می‌تواند از راه فرا رسد و چه انسان گرداب «ناشناخته»ی مخربی در راه است که می‌رود ایران را زیر و رو کند. همانی که، با آمدنش نه فقط «پرولتاریا» را در هم پیچاند بلکه در هم کوبندهی دستاوردهای عینی مشروطیت و نیز بسیاری از آن تصورات «تاریخی»ی شد که همه‌ی ماها در ذهن خود درگیرش بودیم! قدر مسلم اما اینست که نوع مواجهه با یک چنین خطری، نه اعلام جنگ علیه مذهب، بلکه همانا تجهیز چپ به حدی از فراست برنامه‌ای و سیاسی آینده‌نگرانه بود. برنامه‌ای که، الزام درک عمیق مقتضیات امر توسعه دمکراتیک جامعه را در خود داشته باشد تا بتوان با اتکاء به آن، نحوه ورود در آرایش سیاسی موجود را مقتضی اهداف برنامه‌ای خود تنظیم نمود. به دیگر سخن، داشتن نگاهی برنامه‌محور، و برنامه‌ای نیز مبتنی بر مقدمتاً حصول دمکراسی؛ درست همان چیزی که، ما چپ‌های آن برهه‌ی تاریخی از آن دور بودیم. با تمام اینها اما انصاف حکم می‌کند تا گفته شود که نمودهای بارز حرکت جریان بنیادگرایی شیعی، صرف‌نظر از برآمد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بیشتر به بعد از سال ۱۳۵۵ برمی‌گردد که حمید اشرف و بهروز ارمغانی دیگر زنده نبوده‌اند تا شاهد آن باشند. بهمین اعتبار هم، آنها در مقایسه با وارثان خود که نمودهای رشد بنیادگرایی دینی در ابعاد وسیع را پیش چشم خود داشتند، دارای قصور کمتری در این زمینه بوده‌اند.

رونمایی اهمیت چنین برخوردی در پسا واقعه

اهمیت برخورد اصولی و مسئولانه حمید اشرف در مقام رهبری سازمان نسبت به تحولات در مجاهدین را آنگاه بیشتر و بهتر می‌توان دریافت که بر تحولات بعدی در سال ۱۳۵۷ و به حکومت رسیدن نیروی مذهبی درنگ فزون‌تری صورت گیرد. هم خود مجاهدین خلق کماکان مانده بر سر مذهب و هم طیف گسترده‌ی حکومت جمهوری اسلامی، هیچگاه نمی‌توانسته‌اند فدائیان خلق ایران را

برای امر موهومی چون «از پشت خنجر زدن» به مذهبی‌ها متهم کنند، همانی که وجود کمابیش آن پیش هر فرد مذهبی علیه دگراندیشان یک استعداد فطری است! جمهوری اسلامی هر جنایتی هم که علیه چپ راه انداخت، اما هرگز نتوانست کارزار دین‌ستیزی بر ضد چپ را به خورد جامعه دهد. حافظه‌ی تاریخی ملی نزدیک ایران، چنین چیزی در فردای انقلاب را نه می‌پذیرفت و نه بهیچوجه برمی‌تافت. پس اگر چنین چیزی آنهم در شرایط حاکمیت دینی عملی نشد از این روی بوده که احساس مسئولیت بزرگترین نیروی چپ آن زمان یعنی سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به رهبری و مدیریت حمید اشرف، تأثیرش را پیشاپیش بر داوری عمومی در چنین عرصه‌ای برجای گذاشته بود.

فصل دو

چگونگی برخورد با موضوع جبهه‌ی نیروهای انقلابی

چرایی بحث جبهه و سابقه‌ی آن

بحث جبهه، از عمده محورهای این مذاکرات بود که بویژه شهرام پیگیر آن بود. سابقه‌ی ایده‌ی تشکیل جبهه با استخوان‌بندی فدائیان و مجاهدین، البته به چند سال قبل یعنی به زمانی برمی‌گشت که رهبری سازمان مجاهدین خلق را شهید رضا رضایی بر عهده داشت و زنده یاد مصطفی شجاعیان از مبتکران و دنبال‌کننده‌های اصلی این فکر بود. شهرام در جایی از همین گفتگوها، گلایه می‌کند که فدائیان قدر تلاش‌های شجاعیان را برای تشکیل جبهه در برهه‌ی زمانی سال‌های ۵۱ و ۵۲ ندانستند و مبتنی بر این آنها را به این متهم می‌کند که بخاطر دغدغه‌ی پائین آوردن سطح سازمان به جبهه (راست روی) و بالا بردن سطح جبهه تا سازمان (چپ روی)، نتوانستند نقش درخوری در این عرصه ایفاء کنند. حمید در قبال چنین طعن‌زدنی از سوی شهرام سکوت می‌کند چرا که واقعاً هم، او و مرکزیت وقت سازمان وسواس این راست‌روی و «چپ‌روی» را داشته‌اند و یک چنین دغدغه‌ای را نیز بطور مشخص، در قالب مبارزه‌ی ایدئولوژیک بر پایه‌ی این باور که سازمان جای خود دارد و جبهه جای خود، با اندیشه‌های مصطفی شجاعیان و بویژه این تز او که «مبارزه، مارکس یا علی نمی‌شناسد» از خود بروز داده بودند.

اما در رابطه با اتهام دیگر شهرام علیه سازمان، یعنی کم‌کاری‌ها و اهمال ورزیدن‌های آن نسبت به نزدیکی سیاسی با مجاهدین خلق، حمید اشرف قاطعانه موضع می‌گیرد و ضمن مثال آوردن از همکاری‌های عملی صمیمانه فدائیان با مجاهدین طی دو سال نخست جنبش مسلحانه، می‌گوید که: ما با امید به اینکه شما پای‌بند توصیه‌های اتحادخواهانه‌ی سعید محسن از زندان هستید، در سال ۵۲ طی نامه‌ای و به صراحت، آمادگی خود برای همکاری تنگاتنگ با همدیگر و پیریزی جبهه‌ای توسط دو سازمان را، با رهبری وقت شما در میان گذاشتیم که مبتنی بر

جوابیه‌ی مجاهدین بی‌نتیجه ماند. در اینجا البته طرف مقابل مذاکره از وجود نامه‌های رد و بدل شده اظهار بی‌اطلاعی می‌کند و در پی آن، علاقمندی خود را نیز برای اطلاع‌یابی از نوع جواب رهبری وقت مجاهدین ابراز می‌دارد که از حمید چنین می‌شنود: در جوابیه‌ی مجاهدین، مسئله جبهه «پذیرفته نبود و {در آن} فقط به خطوط مشترکی اشاره شده بود».

می‌دانیم که بر پایه داده‌های واقعی، قضاوت فدائیان نسبت به امتناع عملی آن زمان رهبری مجاهدین از آمدن آنان پای تشکیل جبهه این بوده است که مجاهدین چه بخاطر رعایت ملاحظات پایگاه اجتماعی‌شان و چه احساس ضعف سازمانی و کادری که در مقایسه با فدائیان در خود می‌کردند، آمادگی توافق بر سر تشکیل جبهه را نداشتند. این نیز در حالی بود که از یکسو تلاش‌های شعاعیان مبنی بر تاسیس جبهه‌ی عام از همه‌ی مبارزان مسلح با استخوان‌بندی دو جریان مسلح فدایی و مجاهد جریان داشت و از سوی دیگر دیدگاه فدائیان مبتنی بر ارتقای همکاری دو سازمان معتقد به مبارزه‌ی مسلحانه تا سطح ورود به ائتلاف جبهه‌ای، زمینه‌ی عملی بالایی به خود گرفته بود. باز جای گفتن دارد که در پی بی‌پاسخ گذاشته‌شدن علاقمندی فدائیان برای تشکیل جبهه از سوی طرف مقابل بود که بتدریج یک رشته تردیدها پیرامون میزان حسن نیت مجاهدین برای پیش‌برد مناسبات در سطح بالا میان چریک‌های فدایی خلق شکل می‌گیرد و تا سطح بدبینی فرا می‌رود. متقابلاً نیز، پاره‌ای سوءظن‌ها در مجاهدین نسبت به فدائیان رو به رشد می‌گذارد و به صمیمیت در مناسبات لطمه می‌زند. این سوء نظر‌ها در ادامه‌ی خود حتی به آن حد از انباشت می‌رسد که همین مذاکرات مد نظر این نوشتار را قسماً بدل به صحنه تهمت‌های درشت دو طرف علیه همدیگر می‌کند.

حمید اشرف در جایی از مجادله‌ی حاد بین طرفین، پرده از روی برداشت خودشان برمی‌دارد و مکونات فدائیان را رک و رو راست اینگونه توضیح می‌دهد که: بعد از اواسط سال ۵۱ وقتی کادرهای سازمانش دیدند که مجاهدین بگونه‌ی «کاسیکارانه و هژمونی طلبانه» با آنان برخورد می‌کنند این حس در آنها شکل گرفت که گویا مجاهدین بدشان هم نمی‌آید فدائیان تضعیف شوند و یا حتی از بین بروند! شهرام البته این اتهام سنگین را رد کرده و متقابلاً در جایی از صحبت‌هایش خاطرنشان می‌سازد که: رفتارهای شما هم، این ظن را در ما شکل داده بود که انگار درون شما جریانی سیستماتیک علیه مجاهدین وجود دارد و اکنون نیز

کماکان فعال هست! همو در جای دیگری از چنین مجادلاتی، و این بار به همراه جواد قاندى فاش می‌کند که: حتی برای ما این سؤال پیش آمده که گویا فدائیان خلق از موضع رقابت‌جویانه با سازمان مجاهدین خلق، چندان هم از تحولات ایدئولوژیک در آن راضی نیستند! اما حمید، بلافاصله با بی‌پایه اعلام داشتن هر دو این گمانه‌ها صریحاً آنها را رد می‌کند. لازم به یادآوری است که طرفین مباحثه، در ادامه گفتگوهایشان سعی می‌کنند با ابراز ناراحتی از وضع پیش آمده و نیز گهگاه با اقدام به انتقاد از خود، تا حدودی از این بدگمانی‌های متقابل فاصله بگیرند. حتی شهرام در لحظات آخر این مذاکرات خاطرنشان می‌دارد که: «بهر حال از اینکه ما مارکسیست شدید، {شما} بدتون نیامده و خب خوشحالید». گرچه حمید در این زمینه سکوت می‌کند ولی او نیز بر «سازنده» بودن این دور از گفتگوها تأکید می‌نهد. با تمام اینها و علیرغم «سازنده» اعلام شدن این دور از مذاکرات آن روز دو سازمان توسط هر دو طرف، واقعیت اما اینست که فضای آلوده به تردید و ابهام مسلط بر مناسبات طرفین نمی‌توانسته – و نتوانست هم- از سطح اندک تطایف در روابط فیما بین فراتر رود.

در پی صحبت‌های این بخش از مذاکرات، حمید با اشاره به پیام‌های ردوبدل شده بین دو سازمان و نیز مقاله‌ی «دو یاوه به دو پاسخ» شعاعیان در همان زمان مد نظر شهرام، اصل مشکل در رابطه با جبهه را به مجاهدین نسبت می‌دهد و بر مردد بودن مجاهدین در این زمینه انگشت می‌گذارد. او با ارجاع به نامه‌ی رضا رضایی به فدائیان که در آن گفته شده بود: «مسئله مقدم، اتحاد پیش‌تاز با توده اجتماعی‌اش است و نه اتحاد پیش‌تاز با پیش‌تاز» و همچنین نقل منتقدانه‌ی مطالبی از همین نامه نظیر اینکه مارکسیست‌ها ابتدا باید از خود در برابر مردم «اعاده حیثیت» کنند و حتی اشاره‌اش به توصیه‌هایی از سوی رضا رضایی خطاب به فدائیان مبنی بر لزوم استفاده از فلسفه‌ی علمی بجای «کمونیست» و «مارکسیست»، خطاب به طرف مذاکره‌ی خود متذکر می‌شود که: در آن زمان، شما آمادگی اتحاد نوع جبهه‌ای با ما نداشتید. او در ادامه، بگونه تحلیل‌وار این نتیجه را می‌گیرد که: علت نگرانی رهبری‌تان از تشکیل جبهه با ما مارکسیست‌ها، اساساً به بیم و هراس سازمان شما از بروز نارضایتی احتمالی در میان حامیان اجتماعی آن برمی‌گشت. شهرام اما با رد این گمان و تحلیل، متذکر می‌شود که شما می‌بایست منشاء نگرانی مرکزیت وقت مجاهدین را در ترس رهبری مذهبی

آن از مارکسیست شدن خود اعضای مجاهدین بر متن و درون جبهه مشترک دو سازمان برداشت می‌کردید تا امروز متوجه بشوید که اگر هم امتناعی از سوی مجاهدین برای همکاری جبهه‌ای با شما وجود داشته است صرفاً امری بوده مربوط به گذشته و نه که با لحظه‌ی حاضر مرتبط باشد.

جبهه یا وحدت؟

حمید اما در ادامه همین گفتگوها با انگشت گذاشتن بر تداوم کماکان محافظه‌کاری‌ها طی دو سال بعدتر میان مجاهدین حول مسئله‌ی جبهه، می‌گوید که با همه‌ی اینها ما حتی در بهار ۵۳ به رفیق نماینده‌ی شما (منظورش زنده یاد بهرام آرام بود) پیشنهاد تشکیل کمیته‌ی مشترک برای تاسیس جبهه ضد امپریالیستی را دادیم و تاکید هم کردیم که چون «انتقادهای نه برای دورشدن از هم که برای نزدیک‌شدن است» پس درست و لازم است انتقادهای متقابل موجود را بر زمینه‌ی همکاری‌ها و در کادر جبهه پیش بُرد. اما با اینهمه، باز دیدیم که موضوع از طرف شما بی پاسخ ماند. در مقابل این سخنان، شهرام حالا دیگر نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست متذکر می‌شود که این تعلل را، شما صرفاً ناشی از گرفتاری‌های مربوط به پروسه‌ی تحولات ایدئولوژیک در مجاهدین طی این دوره زمانی بدانید و نه مربوط به خود موضوع؛ دلیلش هم اینکه: حالا دیگر ما، همانگونه که در «بیانیه اعلام مواضع» آمده {است} پای مصمم تشکیل جبهه‌ایم و حالا مشتاقانه چشم به راه پاسخ شما هستیم به فراخوان داده شده توسط ما.

صحبت که به اینجا می‌رسد شهرام بلافاصله و گلایه‌وار به گفته‌اش اینگونه اضافه می‌کند که: ولی در عوض شما بجای استقبال از پیشنهاد ما و پاسخ مثبت به آن، در سرمقاله‌ی نبرد خلق شماره ۶ تحت عنوان «شعارهای وحدت» و بی کمترین مشورت با ما، دفعه‌تاً موضوع وحدت مارکسیست- لنینیست‌ها را جای‌گزین جبهه کرده و با این کارتان، همه رفقای ما را شوکه نمودید. حمید در پاسخ او اما استدلال می‌آورد که حالا دیگر، هم آن شرایط قبلی عوض شده و هم، این شما بودید که بدون مشورت با ما به یکباره اقدام به بیرونی نمودن ایده و طرح جبهه در آن «بیانیه» کردید؛ طرچی که، پیرامون محتویاتش ما کم هم مسئله‌دار نیستیم. البته شهرام هم در جواب او با نشان دادن واکنش بی‌درنگ، چنین خاطرنشان می‌سازد

که: همانگونه که ما هم درباره طرح مبهم شما پیرامون «وحدت مارکسیست - لنینیست‌ها» یک دنیا مسئله داریم!

نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست ابراز می‌دارد که تشکیل جبهه، مقدم بر وحدت سازمانی است و جبهه، «گام اول» امر وحدت به شمار می‌رود؛ و مبتنی بر همین، تاکید می‌کند که وحدت حزبی، فقط بر بستر اتحاد فراهم آمده و «در کادر جبهه به دست خواهد آمد». حمید اما بر این نظر است که مناسبات دو سازمان با توجه به تغییر ایدئولوژی صورت گرفته در این بخش از مجاهدین و نیز اشتراک دو طرف بر سر مشی مسلحانه، منطقاً وارد فاز جدیدی شده و لذا، اشتراکات و اختلافات را می‌باید در سطح وحدت بررسی کرد. در تداوم این گفتگوها بر سر جبهه، نکته مهمی رونما می‌شود که از نقطه نظر درک تحولات فکری در حمید اشرف می‌باید بر آن مکتبی خاص داشت. آنجایی که، شهرام با انگشت گذاشتن بر موضع حمید پیرامون جبهه، چنین خاطرنشان می‌کند که: پس با این حساب، شما خلاف نظریه‌ی احمدزاده هستید؛ زیرا او در جزوه‌ی «مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک» نشان داده بود که حزب مسئله مقدم نیست، بلکه این جبهه است که بر زمینه‌ی مبارزه مسلحانه شکل می‌گیرد. قابل تأمل‌تر از چنین تعرضی اما، این نکته معنی‌دار است که حمید اشرف نتیجه‌گیری تئوریک نماینده‌ی مجاهدین مبنی بر تفاوت دیدگاه کنونی فدائیان با نظرات احمدزاده را نه تأیید می‌کند و نه رد! این سکوت آگاهانه در حالی است که او و بهروز کماکان و تا آخر بحث، مصرانه بر اولویت و تقدم وحدت (حزبی) مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه نسبت به تاسیس جبهه متشکل از نمایندگان طبقات پای می‌فشارند.

حمید در طول گفتگوهای آن روز مذاکرات، تا به آخر بر سر این می‌ایستد که در حال حاضر، جبهه به اعتبار وحدت مارکسیست‌های معتقد به مبارزه مسلحانه است که می‌تواند به وجود بیاید و بر همین پایه هم است که او بر تقدم حزب مارکسیستی مسلح نسبت به جبهه‌ی سیاسی اصرار می‌ورزد. نماینده‌ی مجاهدین اما در عین ماندن بر موضع خود مبنی بر تشکیل جبهه، بر گفته اخیر حمید فقط در این جنبه و بدینگونه صحه می‌گذارد که: «{این دیگر} معلوم است {که} ما، هم با مذهبی‌ها و هم سیاسی‌کارها، می‌باید از موضع قدرت وارد جبهه شویم». چنین تصریحی نیز برای این نتیجه‌گیری که: «قدرت ما در وحدت ماست». در اینجا بهروز ارمغانی وارد صحبت شده و جمع‌بست‌وار از طرف مذاکره می‌پرسد: «با این

حساب، {آیا می‌پذیرید که} جبهه واحد توده‌ای، مرحله دوم اتحاد شماسست و اتحاد اولتان، {اتحاد} با ماست؟». شهرام اما، اول و دوم بودن را نمی‌پذیرد و صرفاً می‌گوید: «ما فقط می‌پذیریم که در {آن} جبهه، {با هم} یک سازمان واحد {باشیم}» و در واقع او با این جواب تصریح می‌دارد که موضوع وحدت، نافی موضوع جبهه نیست و لذا نمی‌تواند آن را از دستور کار خارج کند. در اینجا دیگر بحث برای چندمین بار گره می‌خورد و از رسیدن به نتیجه‌ی قطعی باز می‌ماند. همانگونه که، این بی‌نتیجه‌ماندن، در ادامه‌ی مباحث بارها تکرار می‌شود. از جمله آنجا و زمانی که، حمید از طرف مذاکره‌ی خود پرسیده بود: «بالاخره شعار ما برای وحدت را، اصولی می‌دانید یا نه؟» و او در عوض، دست به گروکشی زده و گفته بود: «{ما} به آن معتقدیم، اما شما هم {متقابلاً} بگوئید که موضع‌تان راجع به پیشنهاد ما برای جبهه چیست؟!» حمید در راستای تفسیر چنین ابراز عقیده‌ای از طرف مقابل است که به این نتیجه‌ی استدلالی رسیده و می‌گوید: در این صورت، پس «بپذیرید که وحدت حزبی، هم از نظر زمانی و هم تئوریک بر جبهه تقدم دارد» و بر گفته‌اش نیز این چنین اضافه می‌کند که: «{بدینسان}، وحدت است که حدود جبهه و خطوط آن را روشن خواهد کرد».

شهرام اما قانع به چنین گزاره‌ای نیست و همچنان مصرانه تاسیس جبهه و انجام وحدت را روندی توأمان ارزیابی می‌کند که در جریان آن، دومی می‌تواند و باید در دل اولی پیش برود. بر همین پایه نیز است که او بر روی‌کرد پیش بسوی تشکیل جبهه و همزمان وحدت دو سازمان در درون آن پای می‌فشرد و نتیجه می‌گیرد که بدینترتیب: «مسئله‌ی وحدت دو سازمان موکول می‌شود به نظراتشان راجع به جبهه... که اگر به منطق جبهه برسیم، وحدت {هم} خود بخود حل است و اگر نرسیدیم... آنموقع وحدت هم نمی‌کنیم.» در اینجا ارمغانی با تحیر از ساده‌سازی امر وحدت حزبی توسط نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست، از او چنین می‌پرسد: «یعنی شما {بین ما و خودتان} هیچ نقطه اختلافی نمی‌بینید برای وحدت؟»؛ که او در پاسخ وارد یک بحث تفصیلی می‌شود تا اختلاف دو طرف بار دیگر به پذیرش ضرورت جبهه منوط گردد و با ارجاع به تزه‌ای رفیق احمدزاده، طرف مذاکره‌ی خود را به بیرون‌زدگی از دایره‌ی اندیشه‌ی ناظر بر مفاد مانیفست «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» متهم بدارد. مبنای این تعرض نظری او به حمید اشرف و بهروز ارمغانی هم در آنست که مسعود

احمدزاده نوشته بود: «در جریان مبارزه‌ی پيشاهنگ در جلد انواع گروه‌ها، جبهه‌ی ضد امپرياليستی شکل می‌گیرد و در ادامه و {نیز} در دل آن، حزب پرولتاریا و آنهم بمنظور تامین هژمونی پرولتاریا. جبهه، امری است مشخص و حال آنکه حزب، امری کلی". بحث طرفین، قفل می‌شود و بدینسان بی‌نتیجه می‌ماند.

درک از جبهه

در حین این بحث، نماینده‌ی مجاهدین با قبول اینکه «وجود دو تا سازمان مارکسیستی با خط مشی واحد اصلاً مسخره است» از حمید می‌پرسد که در این میان با خرده بورژوازی چه می‌خواهید بکنید؟ اشرف هم جواب می‌دهد: «همکاری». او با شنیدن این نکته بلافاصله واکنش نشان داده و می‌گوید: «این که دیگر همان جبهه است». حمید اما با رد چنین برداشتی از جبهه که گویا «جبهه همان یک رشته توافقات است» پاسخ می‌دهد: «خیر! جبهه باید ارگان {به معنی سازمان و رهبری} داشته باشد».

بین طرفین بحثی هم درمی‌گیرد بر سر پروسه و پایهی اجتماعی جبهه. اندیشه‌ی حمید اینست که: جریان‌های سیاسی تنها متعاقب حدی از تثبیت موقعیت خود در عقبه اجتماعی‌شان است که می‌توانند در زمینه‌ی موضوع جبهه، برآمد جدی داشته باشند. طرف مقابل بحث اما برعکس، توضیح می‌دهد که اتفاقاً امر تحقق پیوند میان جریان سیاسی با پایهی اجتماعی آن، خود عملاً موکول است به تاسیس جبهه متشکل از پیشتازهای طبقات و مشخصاً منوط به بعد از ورود انواع پیشتازان خلق در عرصه‌ی اقدام مشترک سیاسی با خصلت جبهه‌ای. او با اشاره به نمادهای موجودی همچون حرکت زنده یاد دکتر هوشنگ اعظمی به پشتوانه «حمایت مردم لرستان»، ظرفیت مردمی حزب دمکرات کردستان ایران – با رهبری مستقر در عراق آن- که دارای نفوذ تاریخی میان کردهای کشور است، «جبهه التحریر الاحواز» در دفاع از حقوق اعراب ایرانی و نیز «سازمان آزادی بلوچستان» متکی بر نارضایتی‌ها در بلوچ‌های کشور، بروز تحرکاتی ترقی‌خواهانه میان ارتشیان در طرفداری از جنبش انقلابی مسلحانه و از جمله متجلی در پیوستن سرگردی از پادگان مراغه به سازمانشان، سر برآوردن چندین جریان مذهبی و چپ نظامی‌کار خارج از طیف فدائیان و مجاهدین و غیره، پیشنهاد ارتباط‌گیری با این جریانات را می‌دهد و بر این می‌ایستد که: جبهه در واقع، چیزی نیست مگر

ائتلاف سیاسی همین نیروها با جنبش انقلابی مسلحانه به محوریت و تحت رهبری فدائیان و مجاهدین. حمید اشرف اما چنین باوری ندارد و بی آنکه صراحتاً به طرف مذاکره خود بگوید که ائتلاف‌های این چنینی از بالا را نوعی از فرمالیسم و نمایش سیاسی می‌داند، با روکردن این نکته که سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران پیشاپیش با اکثر این جریاناتی که شهرام برمی‌شمرد ارتباط گرفته و با آنها آشنایی‌هایی دارد، چنین نظر می‌دهد که: آنها، نه دارای ریشه اجتماعی هستند و نه اهل عمل انقلابی‌اند.

می‌توان دید که با آنکه نوع نگاه تقی شهرام به امر جبهه از نظر روشی، بازتر از حمید اشرف است و این نکته را بدرستی دریافته که امر تأسیس سازمانی جبهه همانا از کانال اقدام رهبران جریان‌های سیاسی اپوزیسیون برای شکل دادن به هماهنگی سیاسی میان آنها می‌تواند عملی شود و مذاکره و گفتگو، عاملی است مهم در شکل‌گیری جبهه و ائتلاف‌های سیاسی، اما در همانحال نمی‌توان بر یک رشته واقع‌بینی‌های حمید اشرف در ارزیابی سنجیده‌ی نیروهای عملاً موجود چشم بست. یعنی، در عین انتقاد از سخت‌گیری‌های حمید برای رفتن پای جبهه و اعتنای نا کافی وی به ضرورت ورود در مذاکرات سیاسی، اما نمی‌توان هم از کنار درنگ ورزیدن‌های او بر لزوم احتراز از خیال‌پردازی‌های سیاسی گمراه‌کننده و همچنین اجتناب جستن‌های او و سازمانش از ورود به اتحادهای صوری و در معرض باد به سادگی عبور کرد. این تأمل‌های حمید، نشان‌دهنده‌ی جدیت سیاسی اوست و نیز میزان مسئولیت‌پذیری در زمینه‌ی نتایج عملی نزد وی. ملاک برای حمید اشرف، همانا اصالت و رفتار عملی جریان‌های سیاسی است و تصادفی هم نیست که در این گفتگوها تأکید می‌دارد: «گفته‌ها {که} مهم نیستند، این عملکرد است که تعیین‌کننده است.» او، فقط هم همین را «لنینی» می‌داند و با استناد به او می‌گوید: «به گفته افراد، باید به اعتبار کردارشان بها داد». او جانمایی‌ی جبهه را عمل و عمل مشترک می‌فهمد، و اینکه، جبهه حین عمل است که سر برمی‌آورد و نه با ردوبدل شدن قول و قرارها در بالا. ضعف نگاه او پیرامون اهمیت ابتکارات از بالا در رابطه با تشکیل جبهه، نباید بر قوت نگرش وی در تأکیدش بر شکل‌گیری جبهه از پایین سایه بیندازد.

جبهه: هدف، مشی و رهبری آن

در همان حال بحث دیگری هم بین گفتگو کنندگان شکل می‌گیرد که جای درنگ دارد و آن، تاکیدات نماینده‌ی مجاهدین در موضوع رهبری است. او تاسیس جبهه و اعلام آن را متاخر بر تحقق توافقات بین دو سازمان مجاهدین مارکسیست و چریک‌های فدایی خلق با همدیگر می‌داند و مشخصاً نیز بخاطر و بمنظور حل و فصل پیشاپیش مسئله‌ی رهبری در جبهه‌ای که خواهان تاسیس آنست. به دیگر سخن، برای این نوع تفکر و باور، تشکیل جبهه و تداوم آن، مقدمتاً مشروط است به تامین و تضمین عملی رهبری خویش بر جبهه. حال اگر این نگاه با آن برخورد برخاً فرمالیستی‌وی در امر شکل‌دهی به جبهه‌ی سیاسی مورد اشاره در پاراگراف قبل ترکیب شود و مبتنی بر این امتزاج، یک پرواز دهساله تاریخی صورت بگیرد آنگاه منطقاً دیگر نمی‌توان به همان کاریکاتور شورای مقاومت ملی در نیمه‌ی نخست دهه ۶۰ نرسید. نیز نمی‌شود که در وجود همین «شورا» شاهد مصداقیابی ایده‌ی تحمیل رهبری مطلق خود بر جبهه و نیز پیامد چنین تحمیلی، یعنی ناگزیری‌ها در امر اخراج‌ها و تصفیه‌ها در «جبهه» نشد. هیچ نوع از «هژمونیسیم»، بی‌پیامد نیست!

در نگاه حمید اشرف به جبهه‌ی سیاسی، یک مبنای سیاسی صریح عمل می‌کند و آن، عبارت است از: وحدت همانا بر سر هدف و نیز اشتراک در مشی سیاسی برای رسیدن به آن ممکن می‌شود. بدون چنین وحدت و اشتراکی، نه خبری از نافذ بودن جبهه در بین خواهد بود و نه از امکان نایل آمدن به هدف. حمید اشرف اگر هم جوان‌تر از آن بوده که خود شخصاً تجربه‌ی جبهه ملی دوم را بطور مستقیم از سر بگذراند، اما شانس این را داشته تا تحت آموزش‌های کسی چون بیژن جزنی- این شخصیت مبتکر در مبارزات جبهه‌ی ملی دوم و سوم- این تجربه را بیاموزد که جبهه، درست به همان میزان که می‌باید دربرگیرنده باشد به همان اندازه هم نیازمند فاصله گرفتن است از گنج شدن و گنگ بودن در هدف سیاسی و روش عمومی مبارزه. او خوب فهمیده بود که جبهه فقط در شفافیت هدف و در فراگیری خط مشی سیاسی است که می‌تواند گردونه‌ی جنبش عمومی را در دست گرفته و کارزار ملی را صحنه گردان شود. حمید چنین آموزه‌ای را درست دریافته بود؛ مشکل در او اما آنجایی رخ می‌نمود که اصرار داشت آن را به تمامی در ظرف جبهه‌ای با مشی نظامی پیاده کند. گیر و گرفتاری او نه در کنار گذاشتن خودسرانه‌ی این یا آن نیرو و جریان از جبهه و نتیجتاً محدود کردن ناگزیر دامنه‌ی

جبهه بود و نه که در اعمال و تحمیل رهبری خودسرانه‌ی سازمانش بر جبهه و در نتیجه راندن دیگر نیروها از خود، بلکه عملاً در تحمیل مشی مسلحانه بر جبهه‌ی فراگیر خلقی بود. او خواسته یا ناخواسته و دانسته یا نادانسته، سلاح را بر جبهه حقه می‌کرده است و نه که برعکس، بکوشد تا الزامات جبهه را بر محدودیت سلاح مرجح دانسته و در عمل آن را مرعی بدارد و اولویت بداند. مشکل در این بود که او با نگاه مسلح به محوریت سلاح، دست به انتخاب می‌زده و مبتنی بر آن نیز این یا آن نیرو و جریان را درون جبهه جا می‌داد و یا که در بیرون از آن می‌گذاشت! اشرف در برابر جنبش، واقع‌بین‌تر و فروتن‌تر از اینها بود که نخواهد بهره‌گیری از همه‌ی امکانات پیگیر و ناپیگیر و اصلی و فرعی در جنبش را نپذیرد، گره کار او و سازمان وقت ما در آنجا سر بر می‌آورد که می‌خواستیم جبهه را بر بستر و حول مبارزه‌ی مسلحانه سامان داده و بر بنیان سلاح بپا کنیم! بنابراین معضل، چیزی نبود جز تاسیس جبهه حول مبارزه مسلحانه و با خصوصیت محوری بودن آن. تنگنای تاریخی حمید و بهروز و همه‌ی ما را، مشخصاً در این می‌باید جست و نه مثلاً در برخورد تنگ نظرانه نسبت به دیگر سهامداران جنبش عمومی وقت. بر پایه‌ی همین حقیقت تاریخی به وقوع پیوسته هم است که نگاه امروزی به روی‌کرد آن زمان حمید اشرف در موضوع جبهه، هم موجب احترام به اوست و هم همزمان دستمایه‌ای برای نقد نگرش وی!

کدام جبهه؟

موضوع بسیار مهم دیگر در بحث بر سر جبهه میان طرفین را، نوع و ترکیب جبهه تشکیل می‌داد. مجاهدین مارکسیست شده در «بیانیه اعلام مواضع» خود، از «تشکیل جبهه واحد توده‌ای» سخن گفته بودند که در آن، ترکیب جبهه را صفوف خلق می‌سازد و رهبری آن نیز بر عهده‌ی «طبقه پرولتاریا»ست از طریق اعمال هژمونی حزب این طبقه بر طیف جبهه. اما حمید اشرف و بهروز ارمانی مرادشان از جبهه در این بحث، جبهه‌ای است ضد امپریالیست و ضد رژیم، و از گفتار و استدلال‌هایشان در متن بحث نیز، چنین می‌توان استنتاج کرد که آنها ترکیب جبهه را خلقی می‌خواهند ولی خصلت‌بندی رهبری‌اش را موکول به نتایج عینی روند مبارزه‌ی مسلحانه می‌کنند و نیز وابسته به حد و میزان شایستگی پیشاهنگ کمونیست در جنبش عمومی و ایفای نقش او در آن می‌دانند. در عین حال اما، آنچه را که در این بحث و از سوی هیئت نمایندگی فدائیان خلق بکلی

مسکوت می‌یابیم، همانا موضوع جبهه واحد ضد دیکتاتوری است! در این واقعیت که حمید اشرف - و دقیقاً حمید اشرف این مقطع از بحث با مجاهدین خلق مارکسیست- آخرین نوشته و در واقع به لحاظ سیاسی متکامل‌ترین مانیفست بیژن جزنی یعنی «نبرد علیه دیکتاتوری» را خوانده بود، کمترین تردید هم جایز نیست. کاملاً قابل فهم است که این جزوه نمی‌توانسته دیرتر از زمستان ۱۳۵۳ دست رهبری سازمان قرار بگیرد. کما اینکه پس از ۸ تیر، مطابق گفته مجید عبدالرحیم‌پور، زنده‌یاد حسن فرجودی در مقام هماهنگ کننده‌ی روابط درون‌سازمانی بعد مشورت با چند نفر از مسئولین تازه تعیین شده سازمان، این جزوه را که تا آن زمان در اختیار کل تشکیلات قرار نگرفته بود در سطح همه اعضای سازمان توزیع می‌کند.

بر اساس چنین داده‌های تاریخی است که می‌باید این سؤال را پیش کشید که آیا حمید اشرف، اصولاً مفاد و جوهر این خط استراتژیک جزنی را پذیرفته بوده و فقط فرصت می‌جسته تا تره‌های مطروحه در آن را طی یک روند مدیریت شده در سازمان جا بیندازد، یا که خود وی علیرغم باورش به اتوریته‌ی نظری و سیاسی جزنی هنوز هم نمی‌توانسته است تز مرکزی این نوشته را در خود هضم کرده و به خود بقبولاند؟ آیا نمی‌شود تصور کرد که ذهن اشرف پیرامون مفاد این جزوه، درگیر این پرسش بوده که چگونه می‌توان هم جبهه ضد دیکتاتوری را داشت و هم «محوری بودن مبارزه مسلحانه» را؟! اصولاً آیا تناقض بین شعار عام و فراگیر ضد دیکتاتوری فردی شاه با مشی محوری بودن مبارزه مسلحانه، به خود بیژن بر نمی‌گشت که در حمید تربیت شده‌اش جنبه باز هم مضاعف می‌یافت؟ چرا که من در بازخوانی مجدد «نبرد علیه دیکتاتوری» جزنی حین تدوین این نوشتار، به این رسیده‌ام که خود اثر نیز در استنتاج منطقی امر تشکیل جبهه از این نبرد عمومی ساکت است و در آن بیشتر از همسویی‌ها و همکاری‌ها سخن نمی‌رود و حرفی از جبهه ضد دیکتاتوری در میان نیست. حال آنکه نتیجه‌ی منطقی تز مرکزی این اثر نمی‌توانسته جز جبهه‌ی ضد دیکتاتوری چیز دیگری باشد، همانی که طی سال ۵۷ بطور عینی و در شکل غیر سازمانی تجلی یافت. با توجه به این واقعیت، پرسیدنی است که حمید اشرف این مقطع زمانی، حمید سرمست از پیروزی ناشی از تثبیت «مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه» و سرشار از حس ظفرنمون شکل‌گیری تشکل پیشاهنگ در قامت سازمان بر اثر مبارزه‌ی

مسلحانه، چطور می‌توانسته به ایده جبهه عمومی ضد دیکتاتوری نزدیک شود که در آن مسلماً سلاح نمی‌توانسته محور باشد؟ آیا حمید اشرف چونان رهبری عمل‌گرا و نفر اول تعیین‌کننده‌ی حیات و عمل سازمان که محوریت مبارزه مسلحانه برایش مطلقیت نظری و سیاسی در مشی داشت، منطقاً می‌توانسته با چنین تفکر و باوری جبهه‌ی ضد دیکتاتوری فردی شاه را در کانون مشی سیاسی سازمان قرار دهد؟ این پرسش‌ها، البته دفن در گورستان تاریخ‌اند و طبعاً هم نه ترسیم‌کننده‌ی آن سیری که طی شد. قدر مسلم اما اینست که حمید چه در این مذاکرات و چه تا زمان مرگش، در باره‌ی شعار مرکزی نبرد عمومی علیه دیکتاتوری فردی ساکت ماند. سکوتی پر معنی و بس پرسش برانگیز!

اینهاست چکیده و خطوط کلی گفتگوهای مبحث جبهه، که البته بارها و در جاهای دیگری از این مذاکرات تکرار می‌شوند و طرفین همدیگر را به کرات متهم به کمکاری در موضوع جبهه و نقض عهد در زمینه همکاری‌ها می‌کنند. واقعیت امر اما اینست که در انتهای مذاکرات آن روز طرفین، چیز چندان مشخص و دندان‌گیری در موضوع جبهه حاصل نمی‌شود مگر صرف اعلام مثبت بودن این دور از گفتگوها توسط هر دو طرف مذاکره در مقایسه با سه دور پیشین آن که در بهار، تابستان و پاییز همان سال ۱۳۵۴ صورت گرفته بود. تنها توافق بین آنها در این مذاکرات «سازنده»، طرح نیم‌بند و غیرشفاف انتشار نشریه‌ی مشترک است که در فصل مربوط به مذاکرات حول وحدت پیرامون آن سخن خواهم گفت.

فصل سه

پیرامون وحدت چپ انقلابی

به سختی می‌توان در این گفتگوها مباحث مربوط به جبهه را از بحث در باره وحدت تفکیک کرد. بهمین خاطر هم وقتی طرفین در پی مذاکراتی نفس‌گیر حول جبهه، بر گفت‌و شنید درباره‌ی وحدت متمرکز می‌شوند می‌بینیم که از یکسو پیشاپیش برخی از مسایل مربوط به وحدت در متن بحث جبهه طرح شده‌اند و از سوی دیگر بر بستر گفتگو پیرامون وحدت گریزهای دگر باره به موضوع جبهه زده می‌شود. با اینهمه اما، لازم بود که مبحث وحدت، فصل مستقلی از این نوشتار را به خود اختصاص دهد. اصولاً تاکیدات طرفین پیرامون اولویت وحدت و جبهه نه فقط با همدیگر تفاوت می‌کرد، بلکه موضوع وحدت نیز با گنگی بسیار همراه بود زیرا که ارزیابی‌های طرفین نسبت به یکدیگر جای درنگ بسیار داشت! بهمین دلیل هم حتی در پایان این مباحث که طرفین بالاخره و صرفاً بر سر انتشار نشریه مشترک به توافق می‌رسند، این نکته هنوز مبهم می‌ماند که نشریه اساساً در خدمت رسیدن به اتحاد جبهه‌ای است یا تحقق وحدت، و یا که فعلاً هیچکدام از ایندو و صرفاً و فقط ابزاری برای تأمین تفاهم و تجانس عالی بین کادرهای دو طرف. واقعیت اینست که حمید اشرف و رهبری سازمان انتظار و امیدی برای نیل به وحدت با سازمان مجاهدین مارکسیست نداشتند و پیش خود احتمالاً فقط روی جناحی یا عناصری از آنها برای وحدت حساب باز کرده بودند.

وحدت بر چه اساس؟

تأمل بر انگیزترین نکته در این رابطه، دو نوع مواجهه است با وحدت که یکی به تمامی کلی‌نگر و ایدئولوژیک‌محور است از سوی مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده، و دیگری عموماً موردسنج مشخص از طرف فدائیان، موردسنج نیز در این معنی که معلوم شود مواضع عقیدتی طرفین نسبت به امور مشخص و مطرح کدام‌هایند؟ جالب است که در همین رابطه حمید به جریان طرف مذاکره‌اش این را نسبت

می‌دهد که برآند بنحو سهل‌انگارانه از مبنا قرار دادن کلیات م.ل. به عنوان مبنای وحدت، قطعیت‌یابی وحدت را نتیجه بگیرند و از این مهم غافل بمانند که مبنای وحدت، مقدماً پراتیک مشترک است و نه ایدئولوژی و دستکم نه که برداشت غیرمشخص از موضوعات عقیدتی و روشی. حمید تجمع ایدئولوژیک را غیرعملی می‌داند، چرا که در اصل، جمع‌ناپذیر و جمع نشدنی است! بهمین دلیل هم خطاب به شهرام چنین استدلال می‌کند که: رویکرد ایدئولوژی‌محور در اساس خود، روی‌کردی است «ضد وحدت» زیرا نه جمع‌کننده‌ی انقلابیون در عرصه‌ی پراتیک، بلکه صرفاً در پی تجمع متوهمانه هم‌ایدئولوژی‌ها با یکدیگر است.

بحث وحدت در ابتدا از صحبت پراکنده روی یک رشته مسایل نظری و دیدگاهی آغاز می‌شود که من ترجیح داده‌ام اهم آنها را در فصل مربوط به تفاوت نظرات دیدگاهی بی‌اورم و با موکول کردن جملگی‌شان به فصل آخر این نوشتار، در این فصل تنها بر روی‌کرد و نگاه طرفین به امر وحدت و تداوم بحث در همین راستا بمانم. در این میان اما، لازم دیده‌ام که پرداختن به درک طرفین از مشی مسلحانه را در همین فصل بگنجانم تا بتوان بحث وحدت را در کادر پراتیک پی گرفت. نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست در جایی از سخنانش، پیشنهاد عملیات مشترک نظامی را می‌دهد که حمید یادآور می‌شود: اول باید دید در فهم از مبارزه مسلحانه، چه اندازه با هم اشتراک نظر داریم. در همین رابطه هم است که دیالوگ شنیدنی و جالبی بین آنها صورت می‌گیرد. حمید به مخاطب خود می‌گوید: شما با انجام عملیات نظامی چون ترور طاهری، شعبان بی‌مخ و بانک عمران تاثیراتش را بر روی خرده بورژوازی در نظر داشته‌اید. در پاسخ به او اما هر دو مخاطب می‌گویند که بانک عمران متعلق به شاه است و این اقدام آنها، ضربه علیه بورژوازی بزرگ را در نظر داشته است. حمید می‌گوید: آری، اما با نتیجه‌ی تاثیر بر روی خرده بورژوازی و نه پرولتاریا! بعد هم در ادامه و مرتبط با تبیین عملیات فدائیان چنین توضیح می‌دهد که: «ما عملی انجام می‌دهیم که پرولتاریا بتواند آن را حس کند» و در تفهیم همین «حس» می‌افزاید: «در واقع، این حس {روانشناسی اجتماعی} در خود شماست که شما را بگونه‌ی حسی به این یا آن انتخاب و می‌دارد».

در طی این نیمه مجادله، نکته دیگری هم پیش می‌آید که شهرام در آن می‌گوید: فدائیان در سمت تجمع کمونیست‌ها «می‌بایست پرولتریزه شدن مجاهدین را

می‌فهمیدند و وظایف خود در این زمینه را ایفاء می‌کردند». او و قانندی در جهت اثبات دعاوی خود با تاکید بر وجود نشانه‌های زیاد در این رابطه، بر ممکن و لازم بودن اقسام ابتکارات از سوی فدائیان انگشت می‌گذارند که بزعم آنان اگر عملی نشدند ناشی از قصور چریک‌ها و به تقصیر آنها بوده است. حمید اما این اتهام را نمی‌پذیرد و از آنها دلیل می‌خواهد تا توضیح دهند که: «ما از کجا باید می‌فهمیدیم چنین تحولی {در سازمان شما} در جریان است، وقتی خود شما ما را در جریان نمی‌گذاشتید». بحث نهایتاً به اینجا می‌رسد که نماینده‌ی مجاهدین بگوید: «شما بمثابة مارکسیست می‌باید از پولاریزاسیون طبقاتی جامعه می‌فهمیدید که خرده بورژوازی ناگزیر از پرولتریزه شدن است. {ضمن اینکه} نوع مطالعات و جزوات ما هم بیانگر چرخش ما به کمونیسم بود». حمید با عنوان کردن اینکه پلاریزه شدن طبقاتی خود را می‌تواند در شدیدتر شدن وجه مارکسیستی یک جریان التقاطی هم نشان دهد و با اتکاء بر تزی که مابه‌ازاء عینی آن را تحت فشار بودن خرده بورژوازی سنتی توسط بورژوازی بزرگ می‌داند، نتیجه می‌گیرد که از نظر ما فدائیان: «شما نماینده فکر خرده بورژوازی سنتی بودید». شهرام ولی معترضانه، با رد چنین انتسابی در حق خودشان، نمایندگی واقعی خرده بورژوازی سنتی را در گروه‌هایی چون «مهدویون» آدرس می‌دهد و باز بر لزوم دیده شدنشان بمثابة نیروی تازه نفس کمونیستی از سوی فدائیان تاکید می‌گذارد. حمید می‌گوید: «{البته این را} قبول دارم {که} شما چند پله کمی بالاتر بودید». ولی طرف مقابل با ابراز واکنش سریع نسبت به چنین قضاوتی می‌گوید: «نه، ما {با آنها} تفاوت کیفی داشتیم». سرانجام، حمید این بخش از بحث را چنین فیصله می‌دهد که: خرده بورژوازی سنتی در قرن بیستم و «در عهد رواج انقلابات پرولتاریایی» می‌باید خود را در همین تفکر التقاطی نشان دهد که نشان هم داده است.

این فقره و دیگر موارد گفتگوی نظری بر متن مذاکرات حول وحدت که در اساس متوجه این بود که چه کسانی و بر چه مبنایی می‌توانند با هم وحدت کمونیستی کنند، در مجموع خود نشان از دو برخورد با امر وحدت داشت. یک نگاه از این مواجهه که به مجاهدین مارکسیست برمی‌گشت، شرط مارکسیست – لنینیست بودن و اعتقاد به مشی مسلحانه را برای وحدت تشکیلاتی کافی می‌دانست، حال آنکه نگرشی دیگر – نگرش فدائیان- علاوه بر اینها، بر نوع درک مشخص از مارکسیسم – لنینیسم در رابطه با واقعیت‌های مطرح در زمان و مکان و مشخصاً باور به مبارزه‌ی مسلحانه آنهم از منظر طبقاتی «پرولتری» تاکید داشته و متاثر

از اینها نیز به لزوم نوعی از روند تجانس عالی ناظر بر مباحث بین طرفین قایل بود. واقعیت‌های زندگی در جریان تحولات سال‌های بعدی اما نشان داد که دو طرف مذاکرات اسفند ماه سال ۵۴، نه بر ریل وحدت که تقریباً در اکثر زمینه‌ها و جهات بر دو ریل متضاد طی طریق می‌کردند. به دیگر سخن، نیت برای وحدت تا زمانی که نتواند انطباق آرزو بر واقعیات لازم جهت تحقق وحدت را فراهم آورد، امکان فراروئیدن به واقعیت عینی نخواهد داشت.

تحقق وحدت از بالا یا با تکیه بر بدنه؟

در آئینه‌ی این گفتگوها، صرف‌نظر از موضوعات مضمونی، نگاه‌های دو طرف بر سر نحوه وحدت هم، نشانگر تفاوت‌های بس جدی آنها نسبت به مسائل است. در واقع، حمید اشرف و بهروز ارمغانی با نظر داشتن تامین احساس یگانگی دو سازمان طی یک پروسه در سطح اعضای آنها، امر مدیریت مشترک روند را هم در خدمت تحقق این نوع از یگانگی می‌خواهند. طرف دیگر ولی، تحقق وحدت را پیش از همه در تشکیل کمیته‌ی مشترک بین دو رهبری می‌جوید. این رویکردهای متمایز را، بویژه در رابطه با ضوابط نشریه است که بهتر می‌توان دید و پی گرفت. مقدماتاً اما جا دارد که پیش از پرداختن به بحث نشریه، به یک موضوع دیگر هم اشاره کرد که در فهم حس متقابل طرفین از همدیگر در رابطه با امر وحدت دارای اهمیت ویژه است. از گلابه‌های رد و بدل شده بین آنان، این مستفاد می‌شود که مجاهدین مارکسیست از نحوه «تعلل» فدائیان در زمینه‌ی نزدیکی بیشتر دو سازمان و برخورد «غیر صریح» آنان با راه افتادن نشریه‌ی مشترک به این نتیجه رسیده‌اند که گویا آنها در فکر جذب بقیه به درون سازمان خودشان هستند و وحدت برایشان، همان عضوگیری دیگران است در دل سازمان چریک‌های فدایی خلق. نماینده‌ی مجاهدین در پی این اصرار که اول می‌باید یقین حاصل شود که امر «وحدت به مثابه‌ی مسئله‌ی جنبش» اصلاً برای هر دو طرف «اهمیت» همسان دارد یا نه و آیا هر دو آنان در این رابطه عملاً بطور یکسان «جدی» هستند و نیز اینکه، اصولاً میانشان اشتراک برداشت از چنین «اراده»‌ای تامین است یا خیر، نگرانی خود از تصور طرف مقابل از وحدت را بیان می‌دارد. این را نیز بدینگونه که نکند همچون فکری در میان باشد که: «خب ما به اندازه کافی قوی هستیم... سازمان می‌تواند رشد کند... و برسد به آنجایی که حزب تشکیل دهد... نیروهای جنبش را سمت بدهد و [آنها را] جلب {خود} کند!» حمید با مردود

اعلام کردن وجود چنین نظریه‌ای در اندیشه فدائیان مبنی بر وحدت از طریق انبساط یک سازمان، می‌گوید که: «مسئله‌ی ما این نیست که یک سازمان رشد می‌کند و به اینجا می‌رسد، مسئله‌ی ما این هست که جریان جنبش به شکل آکتیو پیش برود... اختلافات و خطوط فاصل روشن شود و در جاهایی که تضاد وجود دارد مبارزه بشود... هیچ چیزی پنهان نماند... و نقطه نظرات درست، {بتوانند} خود را اثبات کنند.» شهرام می‌گوید: «اینها همه درست‌اند، ولی کلی هستند». تاکید حمید اما این است که امر مشخص، اتفاقاً درست همین است.

وحدت و مشی سیاسی

در جریان بحث بر سر جبهه و وحدت - آنجایی که در گفتگوهای طرفین این دو موضوع با هم گره می‌خورند - علت پیدایی و آینده‌ی جریان‌های چپ سیاسی‌کار و نیز چگونگی برخورد دو سازمان معتقد به مبارزه مسلحانه با آنها هم به میان می‌آید که مکث بر دیالوگ گفتگوکنندگان در این زمینه، از نقطه نظر تعیین زاویه و فهم سطح نگاه طرفین مذاکره کننده به هر دو پدیده وحدت و جبهه مفید است. شهرام با جدی تلقی کردن پیدایی و رشد چنین گروه‌هایی نتیجه می‌گیرد که می‌باید با اینها مرتبط شد و از طریق جذبشان به درون جبهه و در کادر جبهه، به برخورد فکری و سیاسی با آنها پرداخت. حمید اما معتقد است که اینها آینده‌ای ندارند، چون یا بعد مدتی سرخورده می‌شوند و یا که توسط پلیس دستگیر شده و رو به تلاشی می‌نهند. او مسئله‌ی اصلی را، همانا آبشخور نظری اینها می‌داند که از دو کانال تبلیغ و ترویج حزب توده از یکسو و جریان‌های «پروچینی» از سوی دیگر تغذیه‌ی فکری می‌شوند. لذا طی دو نوبت از طرف مذاکره خود شهرام می‌پرسد: «مگر {شما} جریانی از این قبیل را هم سراغ دارید که توانسته باشد رشد کرده و باقی بماند و منشاء اثر شود؟» بعدش هم از همین سؤال خود نتیجه می‌گیرد که پس باید سراغ سرمنشاء موضوع و هدر دهنده‌ی انرژی جنبش رفت که عبارتست از دو اپورتونیسم حزب توده و «پروچینی»‌ها و لذا لازم است که اصل را بر مبارزه‌ی ایدئولوژیک جدی با آنها قرار داد. شهرام اما، معترض به اتخاذ چنین رویه‌ای که آنرا دور زدن واقعیت گروه‌هایی از این‌دست ارزیابی می‌کند، نحوه برخورد حمید با آنها را، در عمل به امان خدا ول کردن و نیز گرفتاری آنان به دست پلیس می‌داند و اشاره می‌دارد که چنین روی‌کردی در قبال امکانات صنفی - سیاسی، حتی با مفاد نظرات بیژن جزنی در جزوه‌ی «مبارزه مسلحانه چگونه

توده‌ای می‌شود» هم منافات دارد. حمید این را رد می‌کند و می‌گوید: «نه، این [با آن یکی] فرق دارد. {اگر} در آنجا بر شرط محوری بودن مبارزه مسلحانه تاکید شده» اما «این یکی {از جنس} خود بخودی است». او به توضیحاتش اضافه می‌کند که: «اقدامات کارگری ما در زمینه شرکت در مبارزه اقتصادی، می‌خواهد در خدمت محور مسلحانه باشد. {در حالیکه} این نوع از گروه‌ها، ذهن کارگران را نسبت به جنبش مسلحانه مخدوش می‌کنند و البته خطشان را هم از همین اپورتونیست‌های خارج کشوری می‌گیرند». طرف گفتگو از او می‌پرسد: «مگر رابطه ما با این حرکات خود بخودی و فعالیت کارگری، فقط باید از این زاویه باشد؟» که پاسخ حمید به او چنین می‌شود: «در هر رابطه مشخص، باید مشخص برخورد کرد!» شهرام اما با ارزیابی جواب او بمثابه‌ی نوعی گریز از استنتاج نظری از واقعیت‌ها، معترضانة چنین تصریح می‌دارد: اما رفیق، تو از مشخص‌ها بالاخره «باید یک جمع‌بندی عمومی در بیاری»؛ که واکنش حمید به این تذکر متدیک فقط بر این قرار می‌گیرد که: «چنین جمع‌بست‌هایی از قبل انجام پذیرفته» اند و در ابرام این حکم خود، تصدیق و تائید «جمع‌بندی از تجارب» قبلاً صورت گرفته را کافی دانسته و بحث را با استناد به چنین «تائیدیه‌هایی» قطع می‌کند. قطع کردنی که ریشه در تناقضات او در رابطه بین عملیات نمونه خلقی مسلحانه با کار توده‌ای داشت.

در ادامه‌ی همین بحث، حمید از طرف صحبت‌اش می‌پرسد که: آیا برای شما خود این اهمیت دارد که بدانید چنین گروه‌هایی تحت تاثیر چه دیدگاه‌هایی به وجود می‌آیند؟ و در پاسخ می‌شنود که: «{این را} قبول دارم که در نهایت، بطرف همان‌هایی می‌روند که تو می‌گویی». حمید می‌گوید: «نه، مسئله نه نهایت‌شان، که پیدایش آنهاست». اینجا دیگر شهرام چنین تئوریزه می‌کند که: «اینها همان اکونومیسمی است که عافیت‌طلبی قشر آریستوکراتیک و بورژوایی کارگران را پاسخ می‌دهد» و در ادامه می‌افزاید که: اما جنبه‌ی ضد بورژوایی و در نتیجه ضد رژیم را هم باید در این پدیده دید و با همین وجوه آن رابطه برقرار کرد و با بیدار کردن عناصر سالم‌شان از خواب، کوشید تا جذب مبارزه مسلحانه شوند. حمید لزوم برقراری رابطه با آنها و تشکیل جلسه بحث با آنان را لازم و درست می‌داند ولی فقط به اتکاء و بر بستر یک مبارزه‌ی ایدئولوژیک عمومی با منابع تغذیه‌ی فکری آنها. همین جاست که نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست بار دیگر بحث را به مناسبات در کادر جبهه‌ی واحد می‌کشد و می‌پرسد: «چرا نباید همین رابطه

را وسعت داد و آن را در کادر کامل‌تر جبهه پیش برد و حتی مطابق تاکیدات شما، با گذاشتن یک سری ضوابط برای آن؟» حمید اما در پاسخ به این پرسش، شرط وجود توافقات مشخص را پیش می‌کشد و می‌گوید: «{البته} اگر چنین چارچوب کامل‌تری وجود داشته باشد و خطوطش هم مشخص باشد». اما تا مخاطب‌اش بلافاصله در پاسخ به او پیشنهاد می‌دهد که: «{با} همین خطوطی که ما گفتیم»، حمید با نشان دادن واکنشی بی‌درنگ در برابر او می‌گوید: «خیر! اینها هنوز نا مشخص‌اند».

در اینجا است که بهروز وارد صحبت شده و مبتنی بر روش جا افتاده در جنبش چریکی، یعنی تفکیک عناصر انقلابی از اپورتونیست‌ها، این توضیح را می‌دهد که: بین بدنه‌ی این نوع گروه‌ها و رهبری‌شان باید فرق گذاشت. او در جهت اثبات حرف خود، استدلال می‌آورد که: رهبری آنها با همان مراکز اصلی فکری‌شان گره خورده‌اند و لذا، موضوعشان با تمایلات بدنه فرق می‌کند و به امر کلی مبارزه ایدئولوژیک مربوط می‌شود، حال آنکه از بدنه‌شان می‌توان برای مبارزه‌ی مسلحانه جذب نیرو کرد که امری است مشخص. شهرام با تائید حرف‌های بهروز و این نتیجه‌گیری که: «پس ما در محتوی هم‌نظریم»، دوباره تمرکز طرفین بر موضوع جبهه را پیشنهاد می‌دهد و می‌گوید: «{بنابراین} می‌ماند شکل سازمانی این روابط که ما جبهه را پیشنهاد داریم. در جبهه هم {البته} خط فاصله‌مان را روشن می‌کنیم که اگر {رهبران} قبول نکردند {آنها} را بیرون می‌اندازیم! و اضافه می‌کند: از همین طریق هم است که «بخاطر تامین امکانات برای تماس با همه افراد این گروه‌ها، می‌توان بجای تماس محدود با چند نفر رهبری آنها که معلوم هم نیست همه حرف‌های ما را به پایین منتقل کنند، با همه افرادشان در تماس باشیم و جذیشان کنیم.» حمید از او می‌پرسد: «شما این فاصله {مشی سیاسی} خود با آنها را قبل از تشکیل جبهه روشن می‌کنید یا {که} بعدش؟» که او در جواب می‌گوید: «از قبل» و بهروز اینجا بلافاصله از او توضیح می‌خواهد تا روشن بدارد که با این حساب: «{آیا} از اول با همان آریستوکراسی کارگری بالای آنها، مرزبندی می‌کنید یا نه؟!» نماینده مجاهدین در پاسخ می‌گوید: «این دیگر مسئله‌ای است {موردی} و {با آن} مشخص باید برخورد کرد». بهروز هم می‌گوید: «و این، همان تحلیل مشخص از گروه‌های مشخص است، که ما هم همین را می‌گوئیم.» شهرام در جواب سؤال دیگر بهروز که پرسیده بود: «اگر آنها اعتقاد شما را فهمیدند و گذاشتند و {از جبهه} بیرون رفتند چه؟» پاسخ را این می‌دهد

که: «به آنها می‌گوئیم این دیگر خیانت است» و بهروز هم به طنز می‌گوید: «این را که همیشه می‌توان گفت!»

وحدت را از کجا باید شروع کرد؟

بعد از همدی این رد و بدل شدن‌ها، مجاهدین مارکسیست را باز کماکان در موضع اصرار بر شکل دادن سازمان جبهه می‌یابیم و پابرجا بر این اظهار نظر در دفاع از جبهه که، مطابق فرمولبندی شهرام می‌توان از طریق آن «برخلاف فحش دادن‌های خارج کشوری به همدیگر، مبارزه ایدئولوژیک سالمی را پیش برد». او به این گفته‌ی خود چنین اضافه می‌کند که: «ما می‌گوئیم یک زمینه مشخص بگذاریم تا {با همدیگر موضوع} "چه باید کرد؟" را بحث کنیم». حمید ولی با تصریح اینکه از نظر فدائیان «زمینه مشخص»، همان مبارزه‌ی ایدئولوژیک در سطح «اجتماع» است، صحبت در این بخش از مذاکرات را با این تکمله پایان می‌برد که فدائیان برآنند تا: با عناصر صادق این گروه‌ها رابطه مشخص برقرار شود، اما امر «چه باید کرد؟» را باید در سطح جامعه پیش برد.

بحث که به اینجا می‌رسد حمید حرف اصلی فدائیان را چنین بر زبان می‌آورد: «ما مسایلی {در رابطه با شما} داشتیم... که {ابتدا آنها} باید به بحث کتبی گذاشته شوند» و سپس هم به گفته‌اش چنین اضافه می‌کند که: «بهترین شکل هم، همان نشریه بحث است که موضوع {ها} را در سطح رفقای سازمان‌ها به بحث بگذاریم و {آنها را} حلش کنیم... {و بدین ترتیب است که} زمینه را واسه وحدت ساخته‌ایم». در پی این دیالوگ سمت‌دهنده به بحث است که برای مجاهدین مارکسیست دو نکته قطعی می‌شود. یک اینکه، فدائیان ضمن رد کردن تشکیل جبهه در آن مقطع، وحدت فداییان و مجاهدین مارکسیست با هم را نیز در بهترین حالت در چشم‌انداز نزدیک نمی‌بینند و آن را به حل «مسایلی» مشروط می‌کنند که کم هم نیستند. دو اینکه، چون موضوع وحدت دو جریان تابع حل مسئله‌ی نشریه مشترک است پس باید بر آن متمرکز شد. در واقع، آنها لب کلام را از حمید این چنین شنیده‌اند: «رفیق! مسایل ایدئولوژیک نمی‌شود در سطح کمیته‌ها حل شود، باید در سطح توده‌ها حل بشود» و نیز اینکه: چون مباحث ایدئولوژیک باید آزاد باشند «پیشنهاد ما بحث آزاد بود که شما گفتید لیبرالیه». بدینسان است که بحث به سمت نشریه مشترک کانالیزه می‌شود و بر آن متمرکز می‌گردد.

نشریه‌ی مشترک با کدام ضوابط؟

بحث نشریه البته مسبوق به سابقه بوده چرا که در دو دیدار تابستان و پائیز طرفین با همدیگر، که با ترکیب حمید اشرف و بهروز ارمغانی از فدائیان و هیئت مرکب از بهرام آرام و قاضی از طرف مجاهدین مارکسیست برگزار شده بود، طرفین مذاکره صحبت‌های اولیه‌ای حول آن داشته و در همین زمینه مباحثاتی را نیز چه طی دو نشست و چه از طریق نامه‌نگاری‌های پسا مذاکره با یکدیگر انجام داده بودند. با اینهمه اما هنوز هم نمی‌شد که از رسیدن طرفین به تفاهم بر سر ضوابط نشریه‌ی مشترک چه در مذاکرات و چه در نامه‌های مربوطه بعدی سخنی در میان باشد. در همین رابطه است که شهرام در فایل صوتی شماره ۱۱ از گفتگوها، ضمن انتقاد به طرف مقابل بخاطر «جلوگیری» فدائیان از راه افتادن «نشریه مشترک» مورد توافق طرفین در نشست «آذر ماه ۱۳۵۴»، با پیش کشیدن قول و قرارها بر سر «نشریه مشترک» و نیز ضرورت اجرایی کردن توافق قبلی، بر تشکیل کمیته مشترک نشریه می‌ایستد. حمید ابتدا به فضای «غیرسازنده» جلسه پیشین و مفاد غیردوستانه نامه‌های بعدی رد و بدل شده اشاره می‌کند و آنگاه نتیجه می‌گیرد که: صحبت از کمیته‌ی مشترک در چنان فضا و شرایطی «تعلیق به محال» بود. تنها بعد حدی از جاری شدن مجادله بین طرفین و متهم کردن‌های همدیگر است که نماینده‌ی مجاهدین می‌گوید: ما البته در درون خودمان به نحوه برخورد رفقایمان در نشست مشترک انتقاد کرده‌ایم و از شما هم انتظار طرح انتقادات صریح را داشته‌ایم. حمید هم تصدیق می‌کند که: فضای جلسه حاضر، برعکس آن یکی‌ها، «مثبت و سازنده» است. بعد هم خاطر نشان می‌دارد که: حالا منتظر شنیدن پیشنهادهای شما هستیم. وقتی هم که طرف مذاکره با ابراز نوعی از یاس در رسیدن به توافق از او می‌پرسد: «آخر چه فایده‌ای دارد که همین جوری حرف بزنیم؟!»، حمید با نرم‌خویی آنها را دعوت به ارایه‌ی پیشنهاد مشخص می‌کند و به آنان امیدواری می‌دهد که شاید از طریق جزئیات مشخص، بهتر بتوان به وجوه مشترک رسید.

پیشنهاد مجاهدین این می‌شود که کمیته‌ی مشترکی از دو سازمان برای اداره‌ی نشریه مشترک و با حق تصمیم‌گیری بر سر تعیین موضوعات بحث و پذیرش یا

عدم پذیرش مقالات رسیده - و در واقع نوعی سردبیری مشترک- تشکیل گردد و آن چیزی که توسط این کمیته تأیید شد در نشریه مشترک نشر یابد. هیئت نمایندگی فدائیان اما لزوم چنین کمیته‌ای را هم در شرایط وجود و عاملیت رهبری دو سازمان زاید می‌دانند و هم که ناقض حق آزادی اعضای دو سازمان برای طرح پرسش‌هایشان از سازمان دیگر و محدود کردن نقد مواضع و دیدگاه‌های آن. نظر حمید و بهروز جمع‌آوری و بررسی نوشتجات اعضای هر سازمان است توسط خود رهبری آن و سپس توزیع همین نوشتجات در سطح هر دو تشکیلات بی هیچ ممانعتی. شهرام در رابطه با مقالات رسیده، مکانیسم کمیته‌ی مشترک را بمراتب دمکراتیک‌تر می‌داند تا اخذ تصمیم مستقل در هر سازمان و لذا با تأکید بر اینکه: «ما می‌گوئیم کنترل مشترک»، از طرف مذاکره‌اش می‌پرسد: «{حالا} این محدود کننده‌تر است یا فیلتر مستقل سازمانی {پیشنهادی شما}؟» حمید جواب می‌دهد: «کنترل مشترک. چون می‌تواند جلو بعضی از مقالات را بگیرد» و اضافه می‌کند که: به این دلیل هم محدود کننده‌تر است که در کمیته مشترک «پذیرش هر مقاله {طبعاً} به توافق اثباتی طرفین نیاز دارد» و چنین چیزی از دید او، نمی‌تواند جز اعمال محدودیت بیشتر بر طرح نظرات چیز دیگری هم معنی دهد. نماینده‌ی مجاهدین اما اعتراض می‌کند که: «شما از یک طرف بر آزادی نظر هستید و از طرف دیگر کنترل، {آیا می‌توانید بگوئید که} این چه نوع آزاد بودن مباحث است؟» در اینجا بهروز تناقض مطرح از سوی شهرام را چنین تفسیر می‌کند: «ما در جلسه پیش هم گفتیم وقتی که نوشته‌ای از طرف یک سازمان مجاز دانسته می‌شود، دیگر باید به چاپ برسد». و حمید گفته‌ی رفیق خود را با این نکته تکمیل می‌کند که: ما البته بخشنامه کرده‌ایم که نوشتجات نباید «افشاگرایانه» و «تحقیر کننده» و «توهین آمیز» باشند بلکه می‌باید شکل «سوالی» و «استدلالی» به خود بگیرند. نماینده‌ی مجاهدین بلافاصله نفس صدور چنین بخشنامه‌ای را در «تناقض» با «آزادی بحث» تلقی می‌کند و همین را به رخ طرف مقابل می‌کشد و می‌گوید که: پس شما در عمل به این رسیده‌اید که میزانی از کنترل لازم است، منتهی فقط از کانال رهبری‌تان بر سازمان خودتان. حمید متذکر می‌شود: ما از اول هم بر این باور بوده‌ایم و اگر نتوانسته‌ایم مقصودمان را به شما برسانیم از خودمان انتقاد می‌کنیم.

در یک جمع بست از این مباحثه - مجادله می‌توان گفت که در واقع، هر دو طرف گفتگوها نه موافق «آزادی لیبرالی» در تشکیلات‌هایشان هستند و نه که نافی حق رهبری هر سازمان برای اعمال کنترل بر مقالات در آن سازمان. به نظر می‌رسد که اختلاف طرفین بر سر میزان استقلال سازمان‌ها در هدایت مباحث می‌چرخید و موضوع اصلی آنان هم تضمین حقوق دو سازمان در مناسباتشان با همدیگر بود. مطابق پیشنهاد فدائیان، هر مقاله‌ی رسیده از هر سازمان لازم بوده که بی هیچ عذری در سطح سازمان دیگر توزیع شود ولی بر پایه‌ی پیشنهاد مجاهدین مارکسیست، این کمیته مشترک بود که می‌بایست در باره‌ی همه مقالات رسیده از دو طرف تصمیم می‌گرفت و تصمیمش نیز برای هر دو سازمان لازم الاجرا و غیر قابل نقض تلقی می‌گردید.

درنگی بر پاره‌ای مسایل اساسنامه‌ای

برمتن این مباحثه‌ی نسبتاً طولانی، نکات جالب دیگری نیز چه پیرامون مسایل مربوط به حقوق اعضاء و رهبری - در واقع نوع پیاده کردن اصل لنینی «سانترالیسم دموکراتیک» - و چه در باره‌ی لزوم تامین حد همخوانی نوشته‌ی افراد با مواضع عمومی سازمانشان، موضوع چگونگی هدفمند بودن نوع حزبیته‌ی مباحث و نوشتجات بگونه پراکنده‌ای از سوی گفتگو کنندگان سر برمی‌آورند که در آن فضای چریکی، هم از نقطه نظر طرح مسایل حقوقی و هم از زاویه‌ی نوع برخورد تصمیم گیرندگان دو سازمان در زمینه‌ی مدیریت مضمونی مباحث، جای تامل دارند. بعلاوه، مسایلی نظیر تضمین وجود مرز بین برخورد انقلابی با لیبرالیسم و لزوم تحقق جنبه‌ی «پلمیک» بحث‌ها و داشتن «صراحت در پرسش»‌ها برای رسیدن به «حقیقت» نیز در میان می‌آیند که طرفین در موضوع مدیریت مباحث بین دو سازمان، در مورد آنها با یکدیگر گفتگو می‌کنند. اینجا اما جا دارد تا به یک فراز از نگاه حمید اشرف در متن این بخش از مباحث اشاره کنم که بیانگر روحیه‌ی انصاف عمیق در وجدان وی و نشانگر ظرفیت و استعداد او در راستای فرا رویی‌اش به فهم طراز بالای دموکراتیک و رسیدن به لزوم کنترل قدرت از هر نوع آنست. او در جایی از بحث که مربوط می‌شده به تنظیم نسبت بین لزوم نقش «رهبری» و «حق» اعضاء، در عین تاکیداتی که بر ضرورت اعمال مدیریت در امور دارد، اما «برخورد کمیته‌ای [صرف] با مسایل... یعنی از بالا» را هم رد می‌کند و به نحو واقع‌بینانه و درخشانی چه به خود و چه طرف

مقابلش راجع به کارکرد «منافع رهبری» تذکری هشدار دهنده می‌دهد. شهرام اعتراض خود به اصرارهای فدائیان مبنی بر اولویت طرح «سؤال مستقیم» از سوی اعضاء بجای «برخورد کمیته‌ای» توسط رهبری را، با این جمله معترضه نشان می‌دهد که: «گویا دو باند دزد نشسته‌اند و می‌خواهند سر رفقایشان کلاه بگذارند!». تذکر حمید اما به اعتراض او این می‌شود که: «رهبری {بهر حال} یک سری منافع خاص خودش را هم دارد!» او با انگشت گذاشتن بر لزوم رعایت «مرام» در این روند، نظر نهایی سازمانشان در زمینه وحدت را این چنین جمع می‌زند: «ما می‌خواهیم برخورد کمونیستی بشود. جلوی آن به خاطر این یا آن مصلحت گرفته نشود. پیشنهاد می‌کنیم رفقای {دو} سازمان را در جریان همه مسایلی که توی این جلسات اداره کننده {می‌گذرد} بگذاریم تا به شکل مستقیم خودشان سؤال کنند و خودشان {هم} جواب بگیرند».

در پایان این بخش از مباحث، سرانجام قرار بر انتشار نشریه مطابق ضوابط پیشنهادی فدائیان می‌شود و در آن، نمایندگان سازمان مجاهدین مارکسیست تاکید می‌کنند که انتشار نشریه مشترک برایشان آن اندازه مهم است که نفس نشر آن را بر وجود ضوابط مترتب بر آن مرجح بدانند. در اینجا شهرام دیگر بار بر نکته قبلاً مطرح‌شده انگشت گذاشته و مجدداً می‌پرسد: «{حالا که} با نشریه موافقیم آیا به غیر از این، گام دیگری نمی‌توانیم برداریم؟». یعنی، او با تکرار همین درخواست، بار دیگر لزوم تشکیل کمیته خاص وحدت در رهبری را پیش می‌کشد و در ادامه این صحبت، با ابراز نگرانی از «فضای سوء تفاهات موجود» در سطح اعضای دو سازمان و خطر تبدیل نشریه به کانون «پلمیک» و «برخورد»، خواستار دخالت و هماهنگی بیشتر در سطح رهبری دو سازمان شده و تاکید می‌کند که: «واگذاری روند وحدت به بحث در نشریه، چشم‌پوشی از نقش رهبری است». حمید اشرف اما در جواب، اولاً حل مسئله وحدت را منوط به پیش‌برد مباحث می‌کند، ثانیاً می‌گوید چنین روابطی هم اکنون میان دو طرف وجود دارد که نمونه‌اش همین نشست جاری است، و ثالثاً تصریح می‌نماید که «علیرغم خشونت‌هایی که ممکن است در این مباحثات پیش بیاید، {اما این در نفس خود} سازنده است و منفی نیست... زیرا که اصیل هست ... و جای نگرانی نیست، چون اینجا صداقت وجود دارد».

اولین شماره‌ی نشریه‌ی مشترک و آخرین آن!

در پایان این بحث، نوبت تعیین موضوعات شماره‌ی اول نشریه می‌رسد که شهرام پیشنهاد می‌دهد: «از نقطه عزیمت بالاتری شروع کنیم... مسایل ایدئولوژیک و استراتژیک.» حمید اما می‌پرسد: «مشخصاً {بگوئید} چه طوری پیش ببریم بالاخره؟» و او جواب می‌دهد: «{از} همین جنبه که ما مطرح کرده‌ایم (و منظورش نیز همان پیشنهاد منعکس در بیانیه «اعلام تغییر مواضع» است) یا وحدتی که شما مطرح کرده‌اید (در اشاره به سر مقاله «شعارهای وحدت» مندرج در نبرد خلق شماره ۶)». بعدش هم اضافه می‌کند که: در رابطه با بحث وحدت نیز می‌توان بحث را برد روی «نقطه نظرهای سیاسی»، «روابط با نیروهای مختلف جنبش»، «استنباط از مبارزه مسلحانه» و «نام سازمان واحد» و... که حمید می‌گوید: اینها همه درست، اما این را بگوئید که حالا «اولین شماره نشریه را چه طوری درس بیاوریم؟». نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست پیشنهاد انتشار آن چند نامه انتقادی از جنس «پلمیک» رد و بدل شده بین دو طرف در فاصله آذر ماه تا اسفند ماه همان سال ۱۳۵۴ را پیش می‌کشد و این بار «البته با برخی توضیحات» لازم در تکمیل آنها. حمید که قبلاً حین صحبت‌های جدلی اولیه‌ی جلسه، در بیانی ضد تهدید گفته بود که می‌توانید همین نامه‌ها را در سطح تشکیلات انتشار دهید، در اینجا اما با اشاره به همان حس نگرانی در طرف مقابل خود از «پلمیک» که همین چند لحظه پیش عنوان شده بود، توصیه دیگری می‌کند. بنا به توصیه او: بهتر است اینها «بخاطر اینکه حاوی نقطه نظرهای سیاسی و مسایل اصولی نیستند» و لذا «بیشتر جنبه تحریک کننده دارند» به تشکیلات داده نشوند و بنابراین، بیائیم بجای آن، «مسایل سیاسی و ایدئولوژیکی را وسط بیاوریم». مجاهدین مارکسیست اما اعتقاد دارد که با ارایه‌ی آنها، لازم است به اعضای دو سازمان نشان داده شود که در جریان مسایل بین دو سازمان، «شما{بودید که} حق مطلب را ادا نکردید».

با همه‌ی اینها اما، شهرام خود لحظاتی بعد می‌پذیرد که از نشر آن نامه‌ها و «پلمیک»‌های آنچنانی در نشریه صرف نظر شود و سپس ابراز می‌دارد که: این را بدانید که ما بخاطر مسایل جنبش حتی حاضریم از مسایل خودمان بگذریم. حمید می‌پرسد: «مثلاً از چه چیزی؟» که او می‌گوید: «مثلاً در سازمان واحد، مسئله ترکیب رهبری». با این رد و بدل شدن‌های دقایق پایانی مذاکرات است که

آخرین نوار گفتگوها رو به اتمام می‌گذارد و به اینجا می‌رسد که حمید از آنها دعوت کند تا آنها هر مسئله‌ی سیاسی و ایدئولوژیکی که در رابطه با سازمان دارند در شماره‌ی اول همین نشریه طرح کنند و بعد هم به ملاطفت می‌گوید: «ما را، علیرغم ظاهر خیلی خشن‌مان، {از این زاویه} ببینید که باطن‌مان چی هست!» قاندى اما به طنز پاسخ می‌دهد: «{ما فعلاً به همین هم راضی هستیم که} شما دور اولش را دربیابورید!». شهرام هم حرف رفیقش را در شکلی پخته‌تر این چنین تجلی می‌دهد: «سؤال که {البته} داریم ولی می‌گذاریم برای شماره بعد». بدین‌ترتیب نشست این روز تاریخی، با توافق بر سر انتشار هرچه زودتر نشریه و تجدید دیدار دو رهبری با هم در اولین فرصت لازم، به پایان بی‌تکرار می‌رسد.

بعد این نشست بود که شماره‌ی اول نشریه مشترک با عنوان «نشریه بحث درون دو سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران و مجاهدین خلق ایران» منتشر شد ولی متأسفانه بعد همان شماره نخست ابتدا معوق و سپس معلق ماند. از انتشار این شماره چیزی نگذشته بود که ابتدا بهروز ارمغانی در اردیبهشت ماه ۱۳۵۵ و چهل روز بعدترش حمید اشرف در تیر ماه همان سال جان باختند و سازمان طی یک فاصله زمانی چند ماهه با یکی از سهمگین‌ترین ضربات تاریخی خود مواجه گردید. پس از واقعه‌ی مدّش ۸ تیر، در روند گفتگوهای طرفین اختلال جدی پیش آمد و فقط در شهریور ماه ۵۵ بود که نشست کوتاهی بین رهبری مجاهدین با زنده‌یادان صبا بیژن‌زاده و حسین چوخابی برگزار شد که عمدتاً هم به رساندن پیام سازمان به مجاهدین اختصاص یافت. این پیام هم چیزی نبوده مگر اعلام عدم آمادگی فدائیان برای ادامه‌ی مباحث استراتژیک بخاطر مشکلات تشکیلاتی و امنیتی و نیز این تقاضا از سازمان مجاهدین مارکسیست که مناسبات فیما بین دو سازمان فعلاً در سطح همکاری‌های تاکتیکی باقی بماند. بدینسان، نشریه مشترک نیز در عمل متوقف شد و آنچه که اسفند ماه ۱۳۵۵ به عنوان شماره‌ی دوم آن و بگونه یک‌طرفه از سوی مجاهدین مارکسیست زیر نام جدید «مسایل حاد جنبش ما» منتشر شد، نه فقط مشترک نبود بلکه در جهت تعمیق شکاف دم افزون بین دو سازمان اثر گذاشت. «مسایل حاد جنبش ما»، حاوی بخش عمده‌ای از همان نامه‌های «حاد» ردوبدل شده بین طرفین طی دی و بهمن ماه ۵۴ گردید که نماینده‌ی مجاهدین خلق در دقایق پایانی نشست اسفند ماه ۱۳۵۴ از نشر آنها اعلام انصراف کرده بود. در پی انتشار همین «مسایل حاد جنبش ما» بود که رهبری

وقت سازمان در مقدمه‌ی چاپ دوم نشریه اول (تنها شماره‌ی واقعاً مشترک) به تاریخ فروردین ماه ۱۳۵۶ طی اعتراضیه شدیدی، این چنین از خود واکنش نشان داد: «با توجه به مسایل امنیتی بیشماری که در نشریه فوق مطرح شده، به نظر ما حتی انتشار درون‌سازمانی آن نیز، اقدامی غیر اصولی و غیرمسئولانه بود.» از آن پس بود که متأسفانه روابط دو سازمان چه در سیاست و ایدئولوژی و به تبع از اینها چه در مناسبات با همدیگر، سمت و اگرایی روزافزون به خود گرفت و به تقابل سیاسی و نظری رسید.

فصل چهار

مواجهه با اپوزیسیون، صف‌بندی کمونیزم جهانی و چند مورد نظری

بخش قابل توجهی از گفتگوهای طرفین در این نوارها به اظهار نظر پیرامون جریان‌های مختلف در اپوزیسیون می‌گذرد. مقدمتاً باید گفت که در صحبت‌های طرفین راجع به اپوزیسیون جای دو جریان سیاسی را بکلی خالی می‌یابیم. اولی نهضت آزادی و طیف متعلقین به جبهه ملی است و دومی، روحانیت ناراضی و جریان خمینی.

اولی به دلیل دو سوپیه، یکی به دلیل نبود هیچ نمود حرکتی خاص از سوی آنان و دیگری این باور در هر دو سازمان انقلابی مسلح که رسالت طیف «منفعل» ملی و ملی - مذهبی‌ها تاریخاً تمام شده است. سکوت در باره‌ی جریان خمینی نیز، بخاطر همان غفلتی که مجموعه اپوزیسیون ایرانی و کل جهان سیاست مرتبط با ایران، کمابیش گرفتار آن بودند و بموقع نتوانستند ابعاد واقعی خیز خزانده و فراگیر این جریان را دریابند.

اشراف تحسین برانگیز حمید اشرف بر صف‌بندی‌ها در خارج کشور

صحبت‌های طرفین گفتگو در این مبحث، بیشتر معطوف به طیف جریان‌های چپ و نیز تحرکات رادیکال در داخل و خارج کشور بود. قضاوت گفتگو کنندگان درباره‌ی هر جریان و محفل خارج کشوری نیز، عموماً تابع نسبیتی است که دو سازمان و بویژه فدائیان بین فعالین برون‌مرزی و عمل انقلابی و مشخصاً مشی مسلحانه خودشان برقرار کرده بودند. این معیار، البته بیش از همه پیش در خود حمید اشرف برجستگی و نافذیت داشت. اما جدا از نوع داوری‌های طرفین در مورد هر جریان اپوزیسیون در برون‌مرز، در رابطه با شناخت از صحنه اپوزیسیونی، بیشترین اشراف به صف آرایی‌ها و فعل و انفعالات مربوط به طیف

خارج کشور را در حمید می‌بینیم. تنها جایی از مذاکرات هم که شهرام را شنونده و در حال گوش کردن می‌یابیم، درست وقتی است که حمید اشرف با ارایه‌ی گزارش نسبتاً دقیقی از اوضاع و تحولات درون کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی و نیز وضعیت جریان‌های چپ، می‌کوشد تا تصویر بس منسجمی از وضع چپ خارج کشور به طرف گفتگوی خود ارایه دهد. با این گزارش می‌توان دریافت که او به صحنه‌ی اپوزیسیون برونمرز آگاهی درخوری داشته، تحولات فکری آنها را تعقیب می‌کرده، و برای سازمان در این زمینه وظیفه‌ی تأثیرگذاری و سمت‌دهی قابل بوده است. لذا این واقعاً جای شگفتی و تحسین دارد وقتی می‌بینیم که چگونه این فرمانده چریکی در آن شرایط انواع دغدغه‌ها برای کلی مسئله درشت و ریز عملی و درگیری‌ها با امور حساس روز امر مبارزه خطیر جاری، فعالیت‌های کنفدراسیون و کنگره‌های آن را همراه ترکیب، یارگیری‌ها و دسته‌بندی‌های سیاسی و با همه‌ی ریزه کاری‌های مربوطه تعقیب می‌کرده است.

تازه این در حالی بود که او حساب تعیین کننده‌ای هم روی خارج از کشور باز نمی‌کرد. گفته‌های وی در این زمینه، بیانگر برخورد او با جریانات خارج کشور از جایگاه رهبری «داخل کشور»ی است. او درباره‌ی انواع اختلافات و «رهبری طلبی»ها در خارج از کشور، این نتیجه‌گیری را ارایه می‌دهد که: چون روشنفکران بی عمل هستند، ناگزیر از افتادن به دام اختلافات کوچک و بیماری دسته‌بندی‌اند و در پی همین گفته، چنین نتیجه می‌گیرد که: چاره‌ی این بیماری هم، همانا در پیوند خوردن آنان با جنبش داخل کشور است. او از جایگاه نقش‌آفرینی جنبش داخل در سرنوشت اپوزیسیون خارج کشور، نظرش را بدینگونه جمع می‌زند: «هدفی که باید در خارج از کشور تعقیب بشود اینست که یک جریان صادقانه و درست {بتواند} رهبری را در خارج داشته باشد». او مضمون «صادقانه و درست» را هم فقط در برقراری مناسبات ارگانیک بین خارج و داخل و تبعیت و حمایت اولی از دومی می‌فهمد، با اینهمه اما نه تبعیتی انفعالی و فاقد هرگونه حقوق. او می‌گوید: «اختلافات کنفدراسیون... باید به صورت یک جریان تبعی جنبش داخلی دربیاد» و اندکی بعد، آنجا که بحث بر سر کیفیت مناسبات سازمان با «جبهه ملی ایران - بخش خاورمیانه» متمرکز می‌شود، درک از حد اختیارات آنان و نیز پای‌بندی خود و سازمان به جنبه‌ی حقوقی موضوع در مناسبات داخل و خارج را به نمایش می‌گذارد. او اساس رابطه‌ی درونمرز و

برونمرز را در جایی از گفتگوها اینگونه فرموله می‌کند: «این نیروهایی که در خارج از کشور هستند، مابه‌ازای داخلی‌شان نیست (یعنی اینکه در داخل حضور ندارند)... مثلاً نمایندگان چینی‌ها (منظورش «پروچینی» هاست) در ایران {که} مبارزه نمی‌کنند». با آنکه او در اینجا نشان می‌دهد که از وجود زنده یاد پرویز واعظ زاده و یاران وی که در همین مقطع با باور به عمل مسلحانه و مرتبط با خارج اما در داخل حضور داشته‌اند بی‌خبر است، اما نفس تأکیدش این بوده که چون مبارزه‌ی واقعی در ایران جریان دارد، پس نیروهای داخل قادرند حامیان خارجی داشته باشند ولی نقش خارج نمی‌تواند فراتر از وجه حمایتی باشد. او اما در همانحال و علیرغم چنین اعتقادی، هم استقلال نسبی خارج از کشور را می‌پذیرد و هم تنوع سیاسی ترکیب آن را در نظر دارد. از همین زاویه نیز است که به پیام ارسالی مجاهدین مارکسیست برای کنفدراسیون این ایراد را می‌گیرد که دعوت کردن از کنفدراسیون به آن نوع از «وحدت» که همگونی در خط مشی سیاسی را معنی دهد، غیرواقعی و در نتیجه نادرست است.

نوع مناسبات با جریان حامی جنبش مسلحانه در خارج کشور

یک موضوع مشخص طی این گفتگوها در رابطه با جریان‌های خارج کشور، به مناسبات جنبش چریکی با جریان حامی آن در خارج از کشور برمی‌گردد که می‌دانیم محوریت این پشتیبانی، با جریانی بود به نام «ستاره» که به شکل پنهان جزو طیف جبهه ملی درون کنفدراسیون ایران فعالیت می‌کرد. نماینده‌ی مجاهدین از هیئت نمایندگی فدائیان انتقاد می‌کند که دست «جبهه ملی - بخش خاورمیانه» را تا آنجا باز گذاشته‌اید که آنان خود را نماینده‌ی چریک‌های فدایی خلق جا بزنند و از همین موضع هم خود را با نمایندگان مجاهدین «هم ارز» دانسته و با آنان حتی برخورد «ناصادقانه» بکنند. حمید در عین آگاهی به ظرافت موضوع اختلاف و رقابت «پروچینی»‌ها با این «جبهه» در کنفدراسیون و به عنوان شخصی مطلع از نزدیکی ایدئولوژیک روزافزون مجاهدین مارکسیست با سیاسی‌کارهای «پروچینی» خارج کشور، ضمن این توضیح که «برخوردهایی که {آنها} داشته‌اند مورد تأیید ما نیست» اما قاطعانه این را هم خاطر نشان می‌کند که: معیار ما، عمل جریانات است و باید دید که از میان خارج‌کشوری‌ها، کدام جریان‌ها هستند که در خدمت جنبش انقلابی داخل کشور قرار گرفته‌اند. ولی دو نماینده‌ی مجاهدین در این گفتگو، باز هم در موضع اعتراض باقی می‌مانند و

مصرانه بر نقش «مخرب» خارج‌کشوری‌ها انگشت می‌گذارند که این بار دیگر با یک سری تذکرات و تبیین‌های حمید اشرف پیرامون جریان حامی مبارزه‌ی مسلحانه مواجه می‌شوند. حمید می‌گوید: اینها «محصولات جبهه هستند» با سمتگیری چپ و از موضع انقلابی و «جبهه {هم} که ایدئولوژی ندارد»؛ پس به ناگزیر چپی از آب درآمده‌اند «چند رنگ» و دارای انحرافات و از جمله «انحرافات تروتسکیستی». بعدش هم بر این تحلیل خود چنین می‌افزاید که: در عین حال اما، همین‌ها هستند به عنوان اولین جریان خارج‌کشوری که به پشتیبانی از مبارزه‌ی مسلحانه برخاسته و با سیاست حمایتی‌شان خدمات زیادی نیز تاکنون به جنبش رسانده‌اند. او در ادامه، حتی خاطرنشان می‌سازد که سازمان‌های جبهه ملی در اروپا و آمریکا مشخصاً بخاطر اتخاذ چنین سیاستی و پشتگرم بودنشان به «قدرت حرکتی که در داخل عمل می‌کند»، متقابلاً به چنان حدی از رشد خود در کنفدراسیون رسیده‌اند که: «اخیراً توانستند علیرغم بایکوت "پروچینی"‌های سیاسی‌کار، کنگره هزار نفره برگزار کنند». البته او در اینجا با توجه دادن به اینکه: «در آنجا چون کار دمکراتیک است، {پس} کمیت {هم} مهم است» وجه دیگری از کاراکتر رهبری خود بروز می‌دهد که همانا اشراف اوست به قانونمندی‌های کار در نهادهای دمکراتیک. شهرام البته به او متذکر می‌شود که دلیل «کثرت» و «قدرت» اینها را باید در خصلت جبهه‌ای‌شان دید که به آنها اجازه می‌دهد تا ملی‌ها و مذهبی‌ها را هم در دل خود جا دهند، و سپس با اظهار نگرانی از حمید می‌پرسد که اگر: «{جلو{تر}} برویم {آیا} این موقعیت کثرت، قدرت نمی‌شود؟». حمید در جواب، ضمن تأیید رابطه‌مندی امر «کثرت» با خصلت جبهه، قاطعانه تأکید می‌ورزد که چون چنین قدرتی در اصل ناشی از هم‌پیوندی آنان با قدرت حرکت انقلابی در داخل کشور است، لذا جای هیچ‌گونه نگرانی نیست. زیرا بدون چنین پشتوانه‌ی واقعی، وجود آن «کاریکاتوری» بیش نخواهد شد و لذا موجودیتش اصلاً «مهم نیست».

حمید در تحلیل خود از کلاف اختلافات پیش آمده بین مجاهدین و مائویست‌ها از یکسو و جبهه ملی - بخش خاورمیانه (و در واقع فعالان عضو گروه «ستاره») از سوی دیگر، صف‌آرایی‌ها در خارج را بر مبنای محوریت جنبش داخل کشور و مبارزه مسلحانه است که به تصویر می‌کشد. از نظر او: این دو جریان اصلی کنفدراسیون از قبل نیز با هم در رقابت فشرده بوده‌اند، اما چون «جبهه‌ای»‌ها با

شروع جنبش مسلحانه به تأیید این حرکت برخاستند، رهبران آن یکی‌ها هم با نگاه به مبارزه‌ی مسلحانه از منشور رقابت‌های دیرینه‌شان با «جبهه‌ای»‌ها، به موضعی افتادند که حالا دارند «جنبش داخلی را می‌کوبند» و متأسفانه «عناصر صادقی از اینها هم به دام افتاده‌اند». او در ادامه‌ی این صحبت، چنین نتیجه می‌گیرد که: «جبهه‌ای»‌ها نیز در مقابل و برای کوبیدن «پروچینی»‌ها، به اشتباه مخالف شما شده‌اند! حمید در پی ارائه‌ی این تحلیل، به مجاهدین مارکسیست هشدار می‌دهد که متوجه این نکته باشند که هم اکنون: مائویست‌ها به اخلال علیه ما و مبارزه‌ی ما روی آورده‌اند و در حال حاضر با کسب حمایت ایدئولوژیک شما و از جمله بهره‌برداری از همان پیامی که به کنگره‌ی آنها فرستاده بودید، بر آن هستند تا دعوای دیرینه‌ی کنفدراسیونی را به درون جنبش ما بکشند. حمید این را نیز خاطرنشان می‌دارد که ما از «جبهه‌ای‌ها ضربه‌ای نمی‌بینیم ولی از مائویست‌ها می‌بینیم، زیرا {اینها} مبارزه مسلحانه را می‌کوبند». او می‌گوید: «اینها (مائویست‌ها) انحرافات تروتسکیستی ندارند... و در اصول مشکل ندارند... و اختلاف {ما با اینها از نوع} مارکسیستی نیست... اما پای عمل انقلابی که پیش می‌آید پایشان می‌لنگد» و «اختلاف با اینها، نه بر سر ایدئولوژی که بر سر مشی است». منتج از این باید گفت که همانا مشی مسلحانه و عمل به آنست که برای حمید اشرف اهمیت کلیدی دارد و از نظر او معیار محکمی می‌باشد.

در اینجا نماینده‌ی مجاهدین می‌گوید که اگر چنین باشد ما هم باید برخورد کنیم که همین واکنش، بلافاصله با استقبال حمید روبرو می‌شود و از او تشویق بخاطر اتخاذ این موضع را می‌شنود. با اینهمه، نمایندگان مجاهدین کماکان پی‌جوی آنند تا بدانند که مناسبات فدائیان با جبهه ملی – بخش خاورمیانه چگونه و در چه سطحی است؟ این اصرار بویژه از اینجا ناشی می‌شده که در «پیام مشترک» به جنبش ظفار برای ابراز «همبستگی خلق‌های ایران و عمان»، علاوه بر امضای دو سازمان نام «سازمان‌های جبهه ملی ایران» نیز پای آن آمده بود و جواد قانندی در اعتراض به همین موضوع است که می‌گوید: «آنها می‌خواهند از شما استفاده کنند... {ولی} ما حداکثر حاضریم اینها را به عنوان یک نیروی خارجی قبول کنیم». حمید در پاسخ، از این جریان تصویر یک شریک خارج کشوری برای سازمان به دست می‌دهد که طبعاً به اعتبار حمایت عملی‌اش از جنبش انقلابی و فراخور مایه‌گذاری‌هایی که در همین رابطه می‌کند، حق و حقوقی هم دارد و

می‌باید که مورد رعایت قرار گیرد. بعد هم مجاهدین را به واقع‌بینی دعوت می‌کند تا منصفانه این حقیقت را دریابند که: «{بلاخره} خود اینها بودند که جریان پیام را راه انداختند... اینها عملاً پای کار بودند... و اینها کسانی هستند که در روابط خارجی شناخته شده‌اند». در واقع حمید اشرف بر نقش فعالان این جریان از جبهه ملی ایران در راه‌اندازی دو رادیو «سروش» و «میهن پرستان» طی دوره‌ی آغازین جنبش چریکی و نیز دیگر اقدامات لجستیکی آنان برای جنبش داخل و قوف داشته و با قدر دانستن این اقدامات، حق و حقوق معینی هم برای آنها قایل بود.

حساسیت‌های ایدئولوژیک در حمید اشرف

در پایان بحث فوق که از نظر زمانی اتفاقاً هم‌زمان بوده با تشدید اختلافات نظری و عملی بین سازمان با «جبهه‌ای‌ها» - و در واقع جریان مخفی «ستاره» که از وجود آن جز کادرهای خودشان و فدائیان کسی اطلاع نداشته و از مدتی پیش با سازمان وارد دوره‌ی تجانس شده بود - حمید اشرف در جایی از صحبت خود با اشاره به لزوم برخورد فعال‌تر سازمان پیرامون اوضاع خارج و لابد هم از جمله به منظور تدبیر دیدن و تمهید چیدن برای سر و سامان دادن به نمایندگی سازمان در خارج از کشور، با تصریح این نکته که «برایش برنامه داریم» به طرف مذاکره خود می‌رساند که نگرانی آنها رفع شدنی است. همین جا، جا دارد تا اشاره‌وار گفته شود که حمید اشرف «نزدیک‌ترین حرکت به خط جنبش» در خارج از کشور را «نشریه تئوریک 19 بهمن» به محوریت زنده یاد منوچهر کلانتری می‌دانست و توصیه‌اش هم به نمایندگی سازمان در خارج کشور، برقراری رابطه تنگاتنگ با آن بود.

اما وقتی حمید اشرف در مقابل این سؤال شهرام و قانندی قرار می‌گیرد تا توضیح دهد که اختلافات پیش آمده کدام‌ها، او بی آنکه در زمینه‌ی معضلات عملی و فنی چیزی بگوید - که اتفاقاً عمده معضل در روابط طرفین همین عامل بوده است - به روآمدن چند موضوع نظری مورد مناقشه بین سازمان با آنها اشاره می‌کند. از جمله اینکه، به گفته او: آنها «مواضع ضد استالینی دارند»، «موضع ضد مائویی دارند» و در این زمینه‌ها «تبلیغ شدید» هم می‌کنند. بزعم حمید، همین تبلیغات شدید نشان می‌دهد که لابد «اینها برایشان مطرح است» و لذا نتیجه می‌گیرد که: «یعنی مواضع ایدئولوژیکی‌شان است». به دیگر سخن، او می‌خواهد این را

برساند که چون اینجا دیگر پای ایدئولوژی در میان است، موضوع دیگر برای وی و سازمان کاملاً فرق می‌کند و نمی‌تواند امری فرعی تلقی شود. در ادامه همین هم است که می‌گوید: «{حتی} یک مقدار نظریات پلورالیستی» خلاف «مونیسیم تاریخ» هم دارند و نیز برخلاف واقعیت‌های مارکسیستی، «رشد تک‌خطی تاریخ را رد می‌کنند»! بالاخره آخرش هم این نتیجه‌گیری ایدئولوژیک که: آنها «مارکسیست‌های التقاطی» هستند و گیر «تروتسکیستی» دارند. این نوع ایرادگیری‌های نظری، که شاید بتوان گفت منطبق‌ترین فرد بر آنها در سازمان آن زمان منطقاً زنده یاد حمید مومنی بوده است، طبعاً حکایت از بسته بودن نگاه ایدئولوژیک و محدودیت‌های نظری خود حمید اشرف را هم دارد. همان موضوعی که، حتی بگونه‌ای شدیدتر در سال اول اعلام سازمان، پیش برخی رفقا چون مسعود احمدزاده و علیرضا نابدل متجلی بوده است. یادآوری این نکته شاید نامفید نباشد که بدانیم در این بخش از بحث، بهروز ارمغانی ساکت است و برای من که با دیدگاه‌های او از نزدیک آشنایی کامل دارم علت چنین سکوتی فقط می‌توانسته بیانگر ناهمخوانی نظری وی باشد با نوع نگاه مبتنی بر استالین‌دوستی و شیفتگی نسبت به مائو. بهروز لنینیست بود و مخالف تروتسکیسم، اما نسبت به استالین و مائو نگاهی زاویه‌دار داشت؛ همان نگاهی که، شکل باز هم پخته‌ترش را در جزئی و ضیاء ظریفی سراغ داشتیم!

پیرامون هر سه این موضوعات برشمرده از سوی حمید اشرف، بین او و شهرام اندک گفت و شنیدی صورت می‌گیرد که اشاره به آنها نیز مفید است. رهبر وقت مجاهدین مارکسیست که در دو مورد اول خود را هم‌نظر با حمید اشرف می‌داند، کنج‌کاو فهم اطلاعات بیشتر پیرامون نگاه سازمان در رابطه با مائو و استالین می‌شود. پاسخ حمید اینست که: «در نبرد خلق {شماره ۲ فروردین ۱۳۵۳} در مورد مائو تسه تنگ و اندیشه مائو نظرمان را مشخص کردیم و در مورد استالین، البته تا حالا موضع‌گیری نکرده‌ایم. چون مسئله‌ی جنبش ما هم نیست. لیکن اگر ضرورت باشد این کار را هم می‌کنیم.» اضافه هم می‌کند که البته: «استالین شیوه‌های غلطی در اداره حزب داشته... ولی خودش انحراف نداشت»! در همین رابطه است که در جایی از صحبت‌ها شهرام به کتاب «در باره مسئله استالین» نوشته تروتسکیست‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید «از نظر اطلاعات، خواندنی است» که حمید برای خواندن آن از خود علاقه نشان می‌دهد. شهرام معتقد است که: «این

تروتسکیست‌ها قوی‌اند. توی این دانشجوها (منظورش کنفدراسیونی‌هاست) از نظر تئوریک هم قوی‌اند... آثار نویی دارند... خیلی قوی‌اند». نگاه و نوع مواجهه‌ی حمید با این سخنان را اما چنین می‌یابیم: «همیشه این طور بوده‌اند... و {خود همین هم} خیلی بد است و ناجور... آره {قوی‌اند} اما نه آن اندازه که فکر بکنید فیل تئورسین هستند... به‌رحال وجودشان بد است»! در اینجا است که فاصله‌ی حمید انقلابی با نگاه نقادانه از جنس روشنفکری را به وضوح می‌توان دید. شهرام همچنین صحبت را به مجموعه‌ی «گردآوری‌ها و مقالات راجع به نظام تولید آسیایی» دکتر خنجی می‌کشاند و با ارزشمند معرفی کردن این کتاب می‌گوید: «آن را هم می‌تواند در اختیار سازمان بگذارد». حمید اما روی خوش نشان نمی‌دهد و موضع‌گیرانه می‌گوید: شخص «روشنفکری» است که «برای خودش تحقیق» می‌کند و ما «اصراری نداشته‌ایم و درست هم نمی‌دانیم» که سراغش برویم!

حساسیت حمید به تئوری سه جهان چین و نوع نگاه وی به شوروی

در این گفتگوها حمید اشرف با به نمایش گذاشتن حساسیت زیاد فدائیان در قبال تئوری «سه جهان»، این نظریه را محصول منطقی تزی می‌داند که شوروی را نماد «سوسیال امپریالیسم» می‌انگارد. اهمیت این مسئله هم برای فدائیان، اساساً از مصالح آنی و آتی مبارزه‌ی انقلابی در ایران علیه شاه و امپریالیسم امریکا سرچشمه می‌گرفت. حمید اشرف خطر این تئوری و تز را در آن روی‌کرد سیاسی منتج از این دو می‌جست که بنا به آن، نقش شاه در سیاست منطقه‌ای‌اش «مثبت» است و حکایت از نوعی «مستقل» بودن در قبال آمریکا و شوروی دارد. بزعم حمید، چنین ارزیابی و روی‌کردی نمی‌توانست به موضع تسلیم‌طلبی و سازشکاری با شاه در غلطد. بهمین دلیل هم او در جریان همین مذاکرات بارها بر این متمرکز می‌شود تا از مجاهدین طرف بحث پاسخ این سؤال خود را بگیرد که «منطق» آنها در حمله به «سوسیال امپریالیسم» چیست؟ در واقع از نظر حمید و بهروز، مفاد «بیانیه تغییر مواضع» مجاهدین مارکسیست، نشانه‌هایی از نزدیکی آنان به مائویست‌ها را رو آورده بود و نیز پرده برمی‌داشت از مشابهت‌های دیدگاهی آنان با مائویست‌ها در ارزیابی از صف آرای‌های کمونیسم جهانی و صف بندی‌های جهانی. این حساسیت، بویژه از آنجایی بیشتر شده بود که گویا آخرین جریان انشعابی از تشکیلات «کادرها» در خارج کشور (منشعب از سازمان انقلابی توده) از دیدگاه ضد «سوسیال امپریالیسم» مجاهدین مارکسیست حمایت کرده بود.

این روی‌کرد پرسش‌گرانه‌ی حمید اشرف نسبت به طرف مذاکره‌اش را، در واقع مکمل همان برخوردی باید دانست که بهروز ارمغانی حین همین گفتگوها بدین‌گونه از خود نشان داده و از شهرام پرسیده بود: آیا آنها امر وحدت را به صرف مارکسیست بودن طرفین و اشتراکاتشان بر سر مشی سیاسی، موضوعی تمام شده می‌انگارند؟ نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست نیز البته در پاسخ به این پرسش‌گری‌های حمید و بهروز، پوشیده نمی‌گذارد که او و رفقای حزب کمونیست شوروی را رویزیونیست می‌دانند و شوروی را هم مظهر «سوسیال امپریالیسم». فکری که، دستکم پیش اکثریت قاطع فدائیان فاقد اعتبار بوده است. همینجا هم است که یک تفاوت نظر جدی و زاویه‌دار دیگری بین آنها به نمایش درمی‌آید. در واقع، گرچه انتقادات فدائیان نسبت به شوروی در این مقطع زمانی (زمان مذاکرات) از میان برنخاسته بود اما دیگر همانی هم نبود که از منشور نگاه غالب بر سازمان در سال‌های ۵۰ تا ۵۲ می‌گذشت. بلکه نگاهی بوده منطبق بر نوع نگاه جزئی در قبال مجادلات دو قطب کمونیسم که اتخاذ روی‌کرد مستقل کمونیستی از علایق قطب‌ها بود. شاید هم بتوان حدس زد که توجه به شوروی در حمید اشرف این مقطع از حیات سازمان و مشخصاً در بهروز ارمغانی، بیشتر از آن میزانی بوده که جزئی در زمینه‌ی استقلال نظر از شوروی برآن تاکید داشته است. علت این گمانه‌زنی را منطقاً می‌باید هم در نشانه‌هایی از توجهات آن مقطع زمانی شوروی‌ها نسبت به فدائیان دید که در این برهه‌ی زمانی بتدریج سر برآورده بودند، و هم ناشی از رشد علایق در رهبری سازمان برای استفاده از امکاناتی که یک چنین نزدیکی می‌توانست ببار آورد. علایقی که حتی به نوعی از ارتباطگیری در اشکال اولیه نیز فراروئیده بود. حمید اشرف و رهبری وقت سازمان نسبت به منازعه بین دو دولت بزرگ کمونیستی در سمت اندیشه و پیشنهاد جزئی قرار داشته‌اند. بدین‌معنی که، ضمن اجتناب از درگیرشدن با اختلافات شوروی و چین، اما در کل، نزدیکی بیشتری نسبت به شوروی نشان می‌داده‌اند! دید آنها نسبت به شوروی، از جایگاه رهبری عملی مبارزه‌ی مرگ و زندگی جاری در آن مقطع، اساساً منطبق بر نوع رفتار فیدل کاسترو کوبایی و هوشی مینه ویتنامی در مختصات ایران بود. در این معنی که: حفظ استقلال و تحمیل وجود مستقل خود به عنوان یک واقعیت انقلابی و سوسیالیستی در ایران بر اتحاد شوروی و متعاقب آن برخوردارشدن از کمک‌های انترناسیونالیستی این قدرت برای بقا و دوام انقلاب در ایران. همین الگو و تجلیات در فدائیان بود که مجاهدین

مارکسیست شده را واداشت تا در نامه‌ی دوم خود به آنها طی ۱۳۵۴ از عمل‌کرد سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران در رابطه با شائبه‌ی تماس‌گیری آن با شوروی ابراز نگرانی کنند!

در جریان این مباحث، شهرام با گفتن اینکه اگر «مانع فنی» در بین نباشد باید که به «سوسیال امپریالیسم» حمله ایدئولوژیک بُرد - منظورش از عامل «فنی» نیز همان «احتمال کمک» شوروی به جنبش انقلابی ایران! - بر این نکته پای می‌فشارد که حالا درست زمان تعرض ایدئولوژیک علیه آنست. او در ادامه، همچنین نتیجه می‌گیرد که همین الان می‌باید به «سوسیال امپریالیسم» شوروی تاخت و نگران چیزی هم نشد زیرا که اگر این کشور روز و روزگاری بخواهد به جنبش انقلابی ایران کمک کند «از آنجا که بخاطر منافعتش است» حتماً هم کمکش را خواهد کرد. حمید اشرف با آگاهی به این نوع از برخورد در طرف گفتگوی خود است که مسئله «خط خوردگی نام قذافی» در آخرین جزوه مجاهدین مارکسیست تحت عنوان «ظهور امپریالیسم ایران در منطقه و تحلیلی بر روابط ایران و عراق» را پیش می‌کشد و از آنان علت مبادرت به چنین چیزی را جویا می‌شود. نماینده‌ی مجاهدین بیان می‌دارد که: این موضوع، البته تا مدتی موضوع بحث داخل و خارج کشور سازمان‌شان بوده و در آن، داخلی‌ها می‌گفتند که «در مبارزه ایدئولوژیک نباید سازشکاری کرد»، حال آنکه کمیته خارج از کشور آنها تاختن به قذافی را ناهمخوان «با گرفتن امکانات از او» می‌دانست. لذا توافق نهایی این دو پس از کش و قوس‌ها سرانجام این شد که برخورد با رژیم قذافی، برخورد «مضمونی» با «رژیم بورژوایی» او باشد نه آوردن نام و نشان خود وی. حمید، بی ابراز نکته‌ی صریحی در این زمینه چنین نشان می‌دهد که از نظر وی تصمیم مزبور از زاویه رعایت مقتضیات مبارزه‌ی انقلابی، فهمیدنی است.

مواجهه‌ی حمید اشرف و فدائیان با حزب توده ایران

نماینده‌ی مجاهدین مارکسیست بارها در صحبت‌هایش و از جمله در ادامه‌ی همین موضع‌گیری‌ها، حق خود می‌داند تا متقابلاً سئوالاتی را درباره برخی ابهاماتی که نسبت به مواضع فدائیان پیدا کرده‌اند، با آنها در میان نهد. در مرکز این پرسش‌ها، کیفیت موضع‌گیری فدائیان نسبت به حزب توده ایران قرار داشت. او چندین بار منتقدانه بر مفاد اعلامیه‌ی چریک‌های فدایی خلق در رابطه با اعدام شهرپاری

انگشت می‌گذارد و با به نقد کشیدن نحوه انتقاد فدائیان نسبت به حزب توده که بزعم او صرفاً محدود به مشی و عمل سیاسی حزب و دقیق‌تر بی‌عملی آن- شده است، رفتار فدائیان را از نظر ایدئولوژیک مبهم ارزیابی کرده و آن را زیر علامت سؤال می‌برد. در این نکته البته واقعیتهای وجود داشت زیرا محور جوابیه‌ی سازمان به پیام حزب توده که بمناسبت اعدام شهریارى صادر شد عملاً و عمدتاً خلاصه در تعرض سازمان به بی‌عملی سیاسی و خارج‌نشینی حزب توده می‌شد و از این فراتر نمی‌رفت. خود حمید اشرف هم در توضیحاتش طی همین گفتگوها، بر این جنبه متمرکز می‌شود و «خطر از جانب حزب توده» را مکرراً در «تبلیغات {سیستماتیک} آن علیه مبارزه مسلحانه» توضیح می‌دهد. حمید از این حزب به عنوان یک «جریان خطرناک» در آینده «علیه مبارزه جاری» صحبت می‌کند، نام آن را «سوسیالیسم پلیسی» می‌گذارد و مبتنی بر اینها، چنین نتیجه می‌گیرد که: «از همین حالا باید نوکش را چید». او شان نزول صدور اعلامیه اعدام شهریارى و اهمیت مبارزه‌ی ایدئولوژیک از سوى سازمان علیه حزب را مشخصاً با امر مشی سیاسی آدرس می‌دهد و در رابطه با تداوم مبارزه‌ی ایدئولوژیکى با حزب در این زمینه می‌گوید که: «در تابستان با قاطعیت آن (مبارزه ایدئولوژیک) را ادامه خواهند داد».

این اما در حالی است که شهرام طی گفتگوها نشان می‌دهد که به موضوعی تحت عنوان «خطر {ایدئولوژیک} حزب توده» بهایی قائل نیست و با «گرچه مرده» نامیدن این حزب، آن را فقط از نظر «پلیسی» آسیب رسان می‌داند. این نشان می‌دهد که نگرانی او، در واقع نه خود حزب توده بلکه عملکرد تفکر «توده‌ای» در سازمان است. جالب اینکه مبارزه‌ی مجاهدین مارکسیست علیه چنین تفکری در این برهه، مشخصاً در کادر تعرضات نوع مائویستی آن علیه این حزب جا می‌گرفت؛ حال آنکه پیش حمید و سازمان، جدی گرفتن تهدید ایدئولوژیک حزب توده عمدتاً با به خطر افتادن مشی سیاسی مبارزه مسلحانه معنی می‌یافت. حمید با اشاره به نشریه‌ی زیرزمینی تازه انتشار «نوید» در زمستان ۵۴ می‌گوید که: این حزب «از نظر سیاسی بر روی مارکسیست‌هایی که نمی‌خواهند کار جدی بکنند تأثیر دارد» و اساساً برای خنثی کردن دستاورد جنبش انقلابی در زمینه «تثبیت مرحله اول استراتژیک مبارزه مسلحانه» است که دست اندر کار «گروه سازی» علیه این جنبش می‌شود. شهرام طرف گفتگو ولى در عین ابراز عدم اطلاع از

وجود نشریه‌ی «نوید» و با ابراز بی‌باوری‌اش به چنین ارزیابی از «توده‌ای‌ها» می‌گوید که: «در عمل هیچ چیز نیستند». حمید جواب می‌دهد که: «شاید جنبه تعیین‌کنندگی نداشته باشد، ولی اخلاص‌کننده که هست». در یک جمع‌بست نهایی می‌توان گفت که مخالفت فدائیان با حزب توده ایران بیشتر بر سر مشی سیاسی و پراتیک سیاسی بوده است. نوع برخورد حمید با این حزب را شاید در برخورد او با زنده یاد اسکندری دبیر اول وقت حزب توده بهتر بتوان دید. شهرام با فحاشی علیه «محافل توده‌ای در داخل کشور» و انتقاد از «عرق‌خوری» آنها، دبیر اولشان ایرج اسکندری را «پوکریست قمارخانه‌های پاریس» معرفی می‌کند! حمید اما، با تقدیر زحمات او در ترجمه‌ی کاپیتال کارل مارکس که آن را برای «اشاعه مارکسیسم خوب و مفید» می‌داند، می‌گوید حرف ما با او این است که: «بشین ترجمه‌ات را بکن»، «موضع سیاسی‌نگیر» و سیاست انقلابی را به اهلش بسپار!

در اینجا به دو واقعیت باید اشاره کرد. یکی در رابطه با فدائیان از این نظر که، حمید اشرف آن اندازه به فضای فکری درون سازمان اشرف داشته تا مشخصاً در جریان رشد تمایلات مبتنی بر شکل‌گیری تردید پیش عده‌ای از اعضای سازمان نسبت به صحت مبارزه‌ی مسلحانه قرار گیرد. کما اینکه، اندک مدتی پس از مرگ حمید اشرف، دیدیم که اعضای از سازمان به رهبری فکری زنده یاد تورج بیگوند دست به انشعاب زدند. دیگری اما، آن روی‌کرد مبتنی بر آغاز نوعی از فاصله‌گیری نه‌چندان آشکار مجاهدین مارکسیست است از مشی مسلحانه - و یا دستکم از جنبه‌ی فروگاهی مطلقیت این مشی در ذهن آنان - که موجب سؤال‌هایی برای حمید شده بود. می‌دانیم که هنوز یک‌سال و اندی از این گفتگوها نگذشته بود که سازمان آنها و این بار البته با نام «پیکار» مشی سیاسی را جای‌گزین عمل مسلحانه کرد. این اصلاً تصادفی نیست که حین گفتگوها حمید اشرف چند بار و با وسواس زیاد از طرف‌های مذاکره خود می‌خواهد تا توضیح دهند که دلیل سمپاتی نشان دادن سازمانشان به جریان‌های سیاسی‌کار «پروچینی» چیست و حتی با فراتر رفتن از این و پیش کشیدن حدس خود پیرامون سستی طرف مقابل در استراتژی مبارزه‌ی مسلحانه، از آنان می‌پرسد که به چه دلیلی تاکنون در قبال تعرض ایدئولوژیک حزب توده به مشی مسلحانه سکوت کرده‌اند؟ منظورش هم، آن نوشته‌ای بوده که این حزب از طریق نشریه درون کشوری‌اش با عنوان «به سوی حزب» (توسط گروه زنده‌یاد هوشنگ تیزابی) خطاب به مجاهدین خلق

تغییر ایدئولوژی داده، به این «انقلابیون دمکرات» بخاطر مارکسیست‌شدن تبریک گفته و از آنها دعوت کرده بود که بمنظور تکمیل روند تحول عقیدتی‌شان، مبارزه‌ی مسلحانه را نیز کنار بگذارند. شهرام با رد این سوءظن حمید اشرف و فدائیان نسبت به احتمال سست شدن آنها به مشی مسلحانه، تصریح می‌کند که کماکان بر این مشی هستند و دلیل دست نگهداشتن‌شان در زمینه‌ی جواب به حزب توده را چنین توضیح می‌دهد که چون حزب مزبور آنها را «دمکرات انقلابی» نامیده لذا پاسخ را به کمی بعد موکول کرده‌اند تا جواب ایدئولوژیک خود به حزب را از موضع یک جریان قاطع مارکسیستی بدهند.

حمید اشرف و «پروچینی»ها

بحث طرفین در ادامه‌اش به قطب دیگر کمونیستی کشیده می‌شود و در طی آن حمید اشرف با اتخاذ موضع تند علیه سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین، سیاست خارجی و داخلی چین را دو چیز متفاوت دانسته و خاطر نشان می‌کند که: سیاست داخلی آن را تأیید می‌کند ولی در برابر سیاست خارجی‌اش در جهان و مشخصاً منطقه و بویژه آنجا که به مناسباتش با ائتلاف رژیم شاه و پادشاه عمان برای سرکوب جنبش ظفار برمی‌گردد، موضع دارد. جالب است که در اینجا حمید از سوی شهرام مورد اعتراض متدیک قرار می‌گیرد و با این تذکر درست او مواجه می‌شود که: مگر سیاست خارجی یک کشور می‌تواند جدا از سمت‌گیری سیاست داخلی آن باشد؟! حمید می‌گوید: «چرا بحث کلی؟ {بهتر است که} به مشخص‌ها بپردازیم». طرف مقابل اما جواب می‌دهد: «اتفاقاً بحث‌های کلی {است که} مسئله را حل می‌کند». توضیح متقابل حمید این می‌شود که منظور او از سیاست داخلی چین «در سطح بحث کلی»، سیاست انقلابی قبلی به رهبری مائو است و نه آن سیاستی که هم اینک با عروج مجدد رویزیونیست‌هایی چون «تنگ شیانو پینگ» به موقعیت قدرت در حال شکل‌گیری است. در جریان این بحث، اما شهرام در پی همان تذکر درست مبنی بر وحدت درونی سیاست داخلی و خارجی هر دولتی، با برجسته کردن خطر توسعه‌طلبی شوروی، بگونه پوشیده‌ای روی کرد دولت چین را توجیه‌پذیر و فهمیدنی تلقی کرده و بی آنکه رسماً از تز «سه جهان» چیزی بگوید، عملاً در آستانه‌ی تأیید ضمنی آن قرار می‌گیرد. این محور از گفتگو از یک سو نشان می‌دهد که حمید اشرف تا چه اندازه بی خبر از ماجراجویی فاجعه‌بار اقتصادی - اجتماعی مائو در نیمه‌ی نخست دهه شصت

میلادی تحت عنوان «جهش بزرگ» بوده که نابودی میلیون‌ها دهقان چینی را در پی آورد و تا کجا هم نسبت به عوارض سیاست «انقلاب فرهنگی» نیمه‌ی دوم همان دهه -چونان مکمل آن سیاست منجر به قحطی و فقر و مرگ- از ذهنی‌گری رنج می‌برده است. به دیگر سخن، او هنوز هم از جذبه‌ی سحرآمیز مائو که در نبرد خلق شماره دو هم منعکس شده بود، رهایی کافی نداشت. اما از سوی دیگر او را در این گفتگوها چنین می‌یابیم که با لمس مستقیم عوارض سیاست غیرقابل توجیه چین، از «چین انقلابی» در عرصه‌ی انقلابات جهان فاصله بسیار زیادی گرفته بود. در مقابل اما، مجاهدین مارکسیست -لنینیست که قبلاً از موضع انقلابی ناسیونالیسم -اسلامی با شوروی مخالفت داشتند این بار اما زیر پرچم مائو تسه دون اندیشه بود که به ستیز ایدئولوژیک با آن برخاسته بودند. در یک جمع‌بست می‌توان گفت که دو طرف در عین اینکه بر استقلال جنبش مسلحانه‌ی مارکسیستی ایران نسبت به اقطاب کمونیستی جهانی تاکید می‌کرده‌اند، اما از نقطه نظر نزدیکی و دوری‌شان به هریک از آنها دارای سمتگیری‌های متفاوتی بودند. یکی در سمت نزدیکی تدریجی به شوروی و دیگری ستیز تند با آن از موضع سوسیال امپریالیست بودنش؛ یکی دور شدن روز افزون از سیاست‌های چین و مائوتسه دون اندیشه و دیگری اما فقط در حد انتقادهایی به سیاست‌های خارجی آن کشور!

نکته‌ی جالب در این میان، نرم‌رفتاری تقریبی در هیئت نمایندگی مجاهدین در همین گفتگوها با سیاسی‌کارهای «پروچینی» است در مقایسه با برخورد بسیار تندی که نسبت به حزب توده از خود نشان می‌دهند. حمید اما در عین مرزکشی با «پروچینی»‌ها و «روسو فیل»‌ها، حزب توده را «حزب طبقه کارگر پیش از کودتای ۳۲» می‌شناسد، آن را علیرغم خصلت اپورتونیستی که دارد هنوز هم برخوردار از «وجود عناصر صادق در صفوف خود می‌داند، و در حال حاضر نیز دست اندرکار ارایه برخی "کارهای مثبت در زمینه نشر مارکسیسم" می‌بیند». هیچ جایی از این گفتگوها را اما نمی‌توان یافت که در آن شاهد کمترین برخورد مثبت حمید و بهروز نسبت به گروه‌های سیاسی‌کار «پروچینی» باشیم. البته تبیین این جریان‌های سیاسی‌کار (توده‌ای‌ها و «پروچینی‌ها») از سوی دو طرف این مذاکرات هم خالی از نکته نیست. حمید وجود این «اپورتونیست‌ها»ی رنگارنگ سیاسی‌کار را با طبیعت تنوع‌مشی‌های سیاسی در اپوزیسیون و به دیگر سخن در کادر بینش و برداشت و فکر می‌بیند و هم‌زمان با معترف بودن به «توانایی

تئوریک آنها» و قایل شدن به لزوم «بهره‌گیری از مطالب نشریات آنان»، بر ضرورت «مبارزه ایدئولوژیک تعطیل‌ناپذیر» علیه آنها تاکید می‌ورزد. شهرام اما، سر برآوردن گروه‌هایی با گزینه‌ی سیاسی‌کاری میان چپ داخل کشور در «این شرایط تشدید فشار رژیم» را، بازتاب «عافیت‌طلبی» ها توضیح داده و مابازاء طبقاتی آن را هم در موقعیت آریستوکراسی طبقه کارگر می‌جوید. سرانجام این تبیین‌ها از سوی طرفین، همانگونه که قبلاً هم در فصل مربوط به جبهه اشاره‌اش رفت، رسیدن آنها به دو نتیجه‌ی متفاوت عملی است. فدائیان در فکر جلب این دسته از مبارزان داخل کشورند اما عموماً از طریق مبارزه‌ی ایدئولوژیک با زرادخانه‌های اصلی تئوریک آنها و نیز نشان دادن حقانیت مشی مسلحانه در صحنه‌ی عمل و بر زمینه‌ی تجربه ناکامی‌های آنان. حمید برای گروه‌های سیاسی‌کار در کارخانه‌ها چشم‌اندازی نمی‌دید و سرنوشت آنها را ابتدا «سرخوردگی» می‌دانست و آنگاه در پی سرخوردگی‌هایشان منطقاً بیدار شدن‌ها. در باور او منشأ آن ناگزیری عبارت بود از این که: «ایران هنوز در شرایط جنبش‌های خودبخودی نیست». مجاهدین مارکسیست اما در برابر، رفتن به درون این گروه‌های فعال در کارخانه‌ها را تجویز می‌کردند تا بتوانند با کار توضیحی برای جلب بدنه‌ی انقلابی آنها و طرد بالایی‌های اپورتونیستی‌شان، چنین گروهایی را در خود مستحیل کنند.

حمید اشرف و سازش‌ناپذیری بر سر مبارزه مسلحانه

در مباحثات طرفین، همانگونه که در بالا اشاره شد از دیگر مشغله‌های ذهنی حمید اشرف نوع روی‌کرد مجاهدین تغییر ایدئولوژی داده به امر مبارزه‌ی مسلحانه بود. بر پایه‌ی مفاد فراخوان برای جبهه از سوی این جریان، برداشت حمید از نگاه تازه آنها این شده بود که آنها مرز بین دو نوع مبارزه مسلحانه و غیرمسلحانه را در هم ریخته‌اند. شهرام البته با رد «این استنباط که گویا [ما] اینها را بطور برابر و موازی در کنار هم قرار داده‌ایم»، ایستادن کماکان سازمانشان بر سر خط مشی مبارزه مسلحانه را به طرف مذاکره‌ی خود اعلام می‌دارد. معلوم هم نمی‌شود که این پاسخ‌ها حمید را متقاعد کرده است یا نه؟ حتی آنجایی هم که شهرام اشاره‌ای به مبارزه مسلحانه «سازمان آزادیبخش خلق‌های ایران» می‌کند، حمید اشرف فقط زمانی از پای‌بندی طرف مقابل خود به مبارزه مسلحانه اطمینان خاطر می‌یابد که طرفین متفقاً، مشی مسلحانه این جریان از خارج آمده را نه

«تبلیغ مسلحانه» بلکه صرفاً «دفاع مسلحانه» و مبارزه‌ی مسلحانه را هم فقط در خصلت «تاکتیکی» ارزیابی کرده و در واقع آن را مردود می‌شناسند. باز در همین مذاکرات آنجایی که نماینده‌ی مجاهدین م.ل از روی‌کرد خودشان برای عضوگیری از «گروه‌های مارکسیستی» و با هدف قوام و استحکام مارکسیستی سازمانشان سخن می‌گوید، حمید بلافاصله می‌پرسد تا اطمینان یابد که: «آیا در {این} عضوگیری جدیدتان... اینها، مارکسیست‌های معتقد به مشی مسلحانه بودند؟». واقعیت اینست که برای حمید اشرف، وفاداری به مشی مبارزه‌ی مسلحانه و آنهم در معنی محوری بودن و با خصوصیت تبلیغ مسلحانه، معیاری تعیین‌کننده بوده و پیش او جای هر نیرو و جریان سیاسی در جنبش با همین می‌بایست محک می‌خورد. از جمله بخاطر چنین تعلق‌خاطری هم بوده که حمید خاطر نشان می‌کند که سازمان او در سال ۵۳ با صدور اعلامیه‌ای از آنها – که در این گفتگو از آنان با نام «رهایی‌بخش» یاد می‌کند - پشتیبانی کرده بود. حمید تصریح می‌دارد که خودشان «گفتند {که} ما مبارزه مسلحانه را تایید می‌کنیم». در همین رابطه هم است که وقتی طرف مذاکره از او می‌پرسد: «مثل اینکه یه خورده عجله کردید؟» حمید تأیید می‌کند و می‌گوید که بله: «یه خورده عجله کردیم».

با اینهمه، ستم بزرگی در حق حمید اشرف خواهد بود هرگاه بر این حقیقت تأکید نشود که او سلاح را برای سیاست انقلابی می‌خواست و در درجه‌ی نخست نیز، برای شکل دادن به سازمان پیشاهنگ در شرایط دیکتاتوری. همانی که خود آن را «تثبیت مرحله اول استراتژیک» نام نهاده بود. او در همین گفتگوها به صراحت می‌گوید که: «برد تبلیغ مسلحانه با برد تبلیغ رادیویی قابل مقایسه نیست» و با انگشت گذاشتن بر نقش سمت دهنده‌ی رادیو و اشاره به اثرات گسترده دو رادیو «سروش» و «میهن پرستان» که صدای جنبش انقلابی ایران بودند و جنبش مسلحانه را تبلیغ می‌کردند و نیز یادآوری تأثیرات «رادیو پیک ایران» متعلق به حزب توده بر بخشی از جامعه سیاسی کشور، هشدار می‌دهد که «بُرد تبلیغی مبارزه مسلحانه محدود است». نگرانی او در این گفتگوها از اینکه مذاکرات زنده یادان محمد حرمتی‌پور از سازمان و علیرضا سپاسی از مجاهدین مارکسیست با سالم ربیع رئیس جمهور وقت یمن جنوبی برای تأسیس «رادیو مشترک» دو سازمان در خاک یمن هنوز هم به نتیجه نرسیده است، خود کلیدی است برای گشودن و دیدن رمز کلان‌نگری سیاسی در ذهن و عمل او. حمید اشرف در همین

گفتگوها رو به شهرام و در صراحتی تمام می‌گوید که: «اهمیت انتشارات در خارج کشور، کمتر از تبلیغات زیرزمینی در داخل نیست. چون مقداری از آن حتی به داخل نشت خواهد کرد.» نگاه یک چنین کسی به سلاح، نمی‌توانسته آن نگاه شوریده‌واری باشد که دشمنان و مخالفان او به وی نسبت داده و می‌دهند و یا که اینجا و آنجا توسط برخی دوست‌دارانش از او به تصویر کشیده شده و می‌شود. حمید در واپسین برهه از زندگی‌اش، بگونه‌ای شفاف سلاح را برای شکل‌گیری و تثبیت حزب در شرایط دیکتاتوری فرموله کرد، حزب را در خدمت انقلاب خواست، و انقلاب را کلید آزادی و عدالت برای انسان ایرانی.

پسگفتار

مدیریت حمید اشرف را به روشنی می‌توان در متن این گفتگوها ردگیری کرد. گفتگوهایی که نشان می‌دهند که حمید اشرف نه فقط مسئولیت امر رهبری سیاسی را در سطح شایسته‌ای می‌شناخت بلکه توانسته بود مدیریت سیاسی بالایی نیز از خود به نمایش بگذارد. او نظریه‌پرداز و تئوریسین نبود که داعیه‌اش را هم نداشت، اما آن‌سان رهبر و مدیر سیاسی لایقی بود که در همان محدوده‌ی ظرفیت‌های ذهنی‌اش، تجربه‌ی زیست سیاسی‌اش را به سطح آگاهی درخور ارتقاء دهد. او حتی آنجا که یار و یابوری در کنار دست خود نمی‌یافت تا این یا آن نیاز تئوریک وقت سازمان را پاسخ گوید، خود می‌کوشیده در همان وسعی که داشت حداقل‌ها را به تحریر بکشد که یک نمونه‌اش، همان بررسی و تحلیل تحولات ایدئولوژیک بود در باره‌ی مجاهدین مارکسیست. درست است که در بجا مانده‌های نوشتاری از او، جای چندانی برای تجربیات فکری وجود ندارد که وجود این انتزاعات فلسفی آستانه و لازمه‌ی اندیشیدن تئوریک است، در عوض اما یادمانده‌های کتبی وی از زاویه‌ی جمع‌بست پراتیک انقلابی، غنایمند هستند و آموزنده. حمید اشرف، هر مسئله‌ای را از زاویه عملی شدن و عملی کردن آن می‌دید که این خود، از شروط بنیادی در امر رهبری و مدیریت سیاسی است. او نماد هوش عمل‌گرا و عمل هوشمندانه بود.

انقلابی بودن، سرشته‌ی جان حمید اشرف بود. در همان حال اما، او انقلابی‌گری را نه در شورش که در سنجیدگی انتخاب و اقدام می‌جست. از وی نقل است که تا جزئی و یاران در تپه‌های اوین به گلوله بسته شدند، بلافاصله گفت: اگر اقدام ما در مورد اعدام «شهریاری» مزدور ساواک، انگیزه‌ی این انتقام‌جویی قرار گرفته باشد، پس مرتکب اشتباه بس زیان‌باری شده‌ایم. این را هم کسی می‌گفت که در دل خود، برای مرگ دست‌کم بیش از دویست چریک هم‌سازمانی‌اش خون گریسته و هر بار هم خونسردانه گفته بود: در مبارزه‌ی انقلابی، از دادن هزینه گریزی نیست! او از مرگ خویش و یارانش هراسی نداشت و خطر جانی را به هیچ می‌گرفت؛ ولی همو بارها نشان داده بود که در همین نوارهای گفتگو نیز رد پای آن را می‌توان دید که فهم و سنجش موضوع هزینه و فایده در مغز انقلابی او

جایگاه معتبری داشته است. حمید اشرف مصلحت‌های عمل در سر بزنگاه‌های حرکت را خوب می‌فهمید که نمونه‌هایی از آن را در این گفتگوها می‌توان دید.

سیستم داشتن مشخصه‌ی حمید اشرف بود. او یک نکته را دقیق فهمیده و عمیقاً وجودی خود کرده بود: داشتن سیستم ذهنی و دست‌کم سیستم‌بندی، تا بتوان جسارت لازم برای عمل کردن پدید و فراهم آورد! او بسیار خوب می‌دانست که آدم پای عمل، اگر در ذهن خود مردد باشد یا هرگز پا در عمل نمی‌گذارد و یا که در حین عمل پا پس می‌کشد. حتی بسی بیشتر از این، بر این وقوف داشته است که: آن رهبری که نتواند در نهاد انقلابی تحت مسئولیت خود انسجام اعتقادی تولید و مدیریت کند، هرگز قادر به تأثیرگذاری این نهاد در بیرون از خودش نخواهد شد. حمید نمونه‌ی والایی از چنین آدم‌هایی بود و در این معنی، رهبری توانمند و کارساز. او این را خوب می‌فهمید که تناقض در سیاست عملی، آفتی است برای سست شدن «پیشاهنگ» در انجام فعالیت و کسب آمادگی در خود جهت پذیرش ریسک! هم از این روی، در همان وسع نظری خود می‌کوشید تا در سازمان تحت مسئولیت خویش، رفع ابهام کند، بلکه برای عمل انقلابی ره بگشاید. بر همین بستر هم بود که توانست هم استعداد نوسازی فکری و بازسازی نظری در خویش را شکوفا سازد و هم در پی چارمیایی‌هایی جهت حل تناقضات فکری در سازمان و بویژه در آخرین دو سال رهبری‌اش بر آن، گام‌های رهگشایی بردارد. در همین راستا، او کوشید که تلاش‌گر راه ارتقاء و تجهیز اعضای سازمان به تئوری و آگاهی شود.

حقیقت دارد اینکه، نه او و نه هیچ انسانی فراتر از دینامیسم پدیده‌های اجتماعی نیستند و وقتی تضادها در متن واقعیت‌ها رشد کرده و به مرحله‌ی پختگی برسند و لاجرم رو به حل شدن بگذارند هیچ آبر انسانی هم نخواهد توانست اراده‌گرایانه مانع از بروز آنها شود. حمید اشرف تا زنده بود بخاطر اتوریتیه‌ی استثنایی‌اش در سازمان، نقش مهمی در مدیریت این تناقضات و در نتیجه حفظ انسجام فدائیان داشت، ولی همین که جان باخت، روند گسیختگی‌های ناشی از تناقضات مهار شده‌ی موجود نیز به ناگزیر سر باز کردند و سرعت و دامنه گرفتند. نمودهایی در دست است که او در یک سال آخر حیاتش تلاش‌هایی را آغاز کرده بود تا معضلات فکری در سازمان بجای پنهان ماندن، عقب افتادن و مهار، رو به فهم

و حل شدن بگذارند. ضربات مهلک اما مانع از تداوم نقش آفرینی او شد و ارث با صلابت و در عین حال معضل‌دار او به وارثانش رسید.

جامع‌نگری، ریزبینی، و واقع‌گرایی در حمید اشرف بر متن اتوریته بی‌بدیل‌اش در سطح سازمان، این امکان خودویژه را برای وی پدید آورده بود که رهبری باشد تجمیع‌گرا. شنونده و خواننده‌ی این گفتگوها، می‌تواند در متن آنها اشرف را بارها و بارها با همین خصوصیتش باز بیابد. شاید بر حمید این ایراد وارد باشد که نتوانست کادر پروری و جای‌گزین‌سازی در حوزه‌ی رهبری را آنگونه که لازم بوده در سازمان تحت رهبری خود پیاده کند، بدانگونه که آن یکی ایراد تاریخی هم به او تا همین امروز بر جای خود باقی است که چرا با مقاومت نشان دادن در برابر انتقالش به خارج نخواست از ارزش جایگاه ویژه‌اش در سازمان حراست لازم بعمل آورد. اما آنگاه که فدا شدن ارزشی گوه‌رین باشد و درو شدن بی‌امان جنبش چریکی سرنوشت ناگزیر آن، انتقاد به حمید را نیز می‌باید از انتقاد فردی به نقد مشی و روی‌کرد متخذه سوق و ارتقاء داد. مشی‌ای که، جای‌گزین‌سازی در آن بیشتر آرزو بوده تا داشتن واقعیت.

جذب داده‌ها از استعدادهای او بود. نوارهای این گفتگوها همانگونه که حقایق شخصیت او را به روشنی در گوش شنونده و چشم خواننده می‌نشانند، وی را در جذب داده‌های سیاسی، انسانی ماهر نشان می‌دهد و آنسان رهبری که هر آن مبتکرانه می‌کوشیده تا با فرموله‌کردن مشخصات لحظه، به وضع موجود در جهتی که درست تشخیص می‌داده سمت و سو دهد. در متن این گفتگوها، او را رهبری می‌یابیم که قدر هر امکان و پتانسیل موجود را می‌داند و آماده است تا در مقام یک مدیر سیاسی- سازمانی هر چیزی را بجای خود، در حد خود و مقتضی اقتضاهای مشی‌ای که بدان باور دارد بکار گیرد.

مسئولیت‌پذیری و مسئولیت‌خواهی نزد حمید اشرف، به وضوح در هر لحظه از این گفتگوها به چشم می‌آیند و موجب ستایش جدیت شخصیتی او از سوی نگرنده می‌شوند. با آنکه او جایی از این گفتگوها افتخار می‌کند که باورمندی است سرسخت به تر «دیکتاتوری پرولتاریا» - و پس بر این پایه نیز مسلماً نمی‌توانسته برای آزادی و دموکراسی چونان واقعیت‌هایی قایم به ذات ارزش قایل باشد- اما در متن همین گفتگوها نشان می‌دهد که خود در رفتار جاری و به حس و تجربه،

انسانی است دمکرات‌منش و عمیقاً منصف، وقتی که بدانیم انصاف، آستانه‌ی عدالت خواهی است و مقدمه‌ای برای هضم ارزش‌های دمکراتیک در جان آدمی. به همین اعتبار، در فهم علمی موضوع می‌توان گفت که حمید اشرف در عین تقید اعتقادی به حذف دشمن طبقاتی، اما به انسان ارزش می‌نهاد و انسانیت را پاس می‌داشت.

فرزند زمانه‌ی خویش بود حمید اشرف ما. او حاصل جنبش روزگار خود بود و در زمره رهبران آن.

نام و خاطره‌ی این چهره‌ی تابناک تابنده در آئینه‌ی تاریخ مردم ایران گرامی باد.

بهباد کریمی
تیر ماه ۱۳۹۵ - ژوئیه ۲۰۱۶